



مدرس‌ان شریف

فصل اول

«دیدگاه‌های تاریخی»

روانشناسی رشد علم مطالعه جریان تحول روان‌شناختی و تغییرات جسمانی از لحظه انعقاد نطفه تا لحظه مرگ است. روان‌شناسی رشد مطالعه علمی فرایندهای تغییر و ثبات در طول زندگی انسان است. آنچه در این حوزه صورت می‌گیرد مطالعه نظریاتی است که به دنبال توصیف چرایی و چگونگی تحول هستند. این نظریات می‌خواهند به ما بگویند پدیده‌های روانی نظیر هویت، ارتباط بین فردی، هوش، ظرفیت تجربه هیجان و ... چگونه شکل می‌گیرند. رشد رشته‌ای تخصصی و موضوع آن کسب آگاهی در تمام جنبه‌های رشد انسان از تولد تا مرگ است و آن را باید یکی از عرصه‌های نسبتاً جدید علمی به‌شمار آورد. بدین ترتیب آنچه به دنبال آن هستیم، بررسی دیدگاه‌های مختلف تاریخی و نظریات نوین رشد و تحول است.

امروزه در اغلب فرهنگ‌ها کودکان بخشی از جذابیت، لذت و معنای زندگی هستند و این خوش‌شانسی آنها حاصل تغییرات تفکر انسان بالغ است. اما در طول تاریخ، کودکان رنج‌های فراوانی را به‌دلیل ناآگاهی و جهالت انسان تجربه کرده‌اند. قبل از معرفی روش‌های مدرن کنترل مولید، بسیاری از کودکانی که پا به جهان می‌گذاشتند مهمان ناخوانده بودند و آنها را بیشتر باری سنگین حساب می‌کردند تا موهبتی خدادادی.

کودکان ناخواسته را رها یا در آب غرق می‌کردند و یا آنها را در هر جایی که به ذهنشان هم نمی‌رسد، رها می‌کردند (جنگل، بیشه‌زار و مزارع، کوچه و خیابان و ...) و آنهایی که کمی خوش‌شانس‌تر بودند، فروخته می‌شدند یا اینکه به اماکنی نظیر پرورشگاه سپرده می‌شدند. هرچند این خوش‌شانسی مقطعی بود، چراکه ۹۰ درصد از کودکانی که به خانه‌های کودکان سرراهی و یتیم‌خانه‌ها سپرده می‌شدند، ظرف یک سال اول پذیرش خود درمی‌گذشتند و یا اینکه به‌عنوان برده و سرباز، آینده هراسان، پر آشوب و تلخی داشتند. به موازات این رخدادها نظریات متعددی در مورد کودکان وجود داشت که هریک نگاهی متفاوت به خصوصیات روان‌شناختی دارند.

درسنامه (I): نظریه پیوریتان



پیوریتان (پروتستانیسیم) یک دیدگاه مذهبی بنیادگرا و افراطی است که ایده‌های عجیبی در مورد خصوصیات ذهنی کودکان و همچنین نحوه تعلیم و تربیت آنان دارد. پیوریتان در اساس مذهبی خویش به معنای گناه نخستین است و طبق این نگاه، کودکان (انسان) گناهکار به دنیا می‌آیند یعنی از ابتدا ذهنی شومناک داریم که هدفی جز رذالت و پلیدی ندارد. پس برای رستگاری و رهایی از این تاریکی باید محیط بتواند با تمام توان خود، تغییردهنده و شفاف‌بخش باشد. پیوریتان در مورد کودکان نوعی دیدگاه تربیتی سخت‌گیرانه دارد. بدین ترتیب که به‌واسطه روش‌های سفت و سخت تعلیم و تربیت تلاش کرد ذهن کودکان را از گناه پاک کند. این نظریه در دوران قرون وسطی به اوج رسید اما کم‌کم کنار گذاشته شد.

درسنامه (۲): نظریه فرم‌یافتگی پیشین (پیش‌ساخت‌گرایی)



دیدگاه غیرمذهبی رایج در قرون وسطی در مورد کودکان، نظریه فرم‌یافتگی پیشین بود. طبق این نگاه کودکان همان بزرگسالان مینیاتوری هستند و تفاوت اصلی بزرگسالان و کودکان صرفاً ظاهری و مربوط به قوای فیزیولوژیکی است. این دیدگاه معتقد است که کودکان توانمندی‌ها و بلوغ عقلانی انسان بزرگسال را دارند. بدین ترتیب، هر انتظاری که از یک بزرگسال بالغ بود نسبت به کودک هم همان نگاه وجود داشت. عارضه این ایده، وحشتناک است چراکه کودکان حق هیچ نوع زندگی کودکانه و خیال‌پردازانه را نداشتند و سخت‌گیری و انتظارات غیرمعمول نسبت به آنان وجود داشت. همان‌طور که در نقاشی‌ها و سینمای تصویرگر قرون وسطی می‌بینیم، کودکان در لباسی همچون بزرگسالان نشان داده می‌شوند. این همان نگاهی است که می‌گوید کودک و بزرگسال صرفاً در قد و قواره متفاوتند، هرچند این دیدگاه در ظاهر بسیار عجیب و غریب و غیرمنطقی است. نوام چامسکی، زبان‌شناس معاصر در زمینه رشد زبان پیش‌ساخت‌گرا محسوب می‌شود، چراکه معتقد است کودکان ظرفیت کلامی قدرتمندی دارند و این باعث می‌شود که ما با کمترین آموزش نیز، الگوهای پیچیده زبانی داشته باشیم.

کج مثال ۱: کدام مفهوم بازتابی از این اعتقاد می‌باشد که کودک مینیاتوری از بزرگسال است؟
 (۱) بازپیدایی (۲) پیش‌ساخت‌گرایی (۳) هم‌آمیزی (۴) همانندسازی (سراسری ۹۷)

☒ **پاسخ:** گزینه «۲» دیدگاه غیرمذهبی رایج در قرون وسطی در مورد کودکان، نظریه فرم‌یافتگی پیشین بود. طبق این نگاه کودکان همان بزرگسالان مینیاتوری هستند و تفاوت اصلی بزرگسالان و کودکان صرفاً ظاهری و مربوط به قوای فیزیولوژیکی است. این دیدگاه معتقد است، کودکان توانمندی‌ها و بلوغ عقلانی انسان بزرگسال را دارند. بدین ترتیب، هر انتظاری که از یک بزرگسال بالغ بود نسبت به کودک هم همان نگاه وجود داشت. عارضه این ایده وحشتناک است، چراکه کودکان حق هیچ نوع زندگی کودکانه و خیال‌پردازانه نداشتند و سخت‌گیری و انتظارات غیرمعمول نسبت به آنان وجود داشت.

کج مثال ۲: کاوش‌های میکروسکوپی در قرن هجدهم زمینه را برای بی‌اعتبار کردن کدام مفهوم فراهم کرد؟
 (۱) ثبات شیء (۲) حافظه تصویری (۳) پیش‌ساخت‌گرایی (۴) خطای ادراکی (دکتری ۱۴۰۰)

☒ **پاسخ:** گزینه «۳» در قرون وسطی (قرن ششم تا پانزدهم) به کودکی به عنوان مرحله جداگانه‌ای در روند زندگی، اهمیت کمی داده می‌شد. در قرن ۱۸ بعد از کاوش‌های میکروسکوپی که نشان داد رویان به حالت تدریجی و تسلسلی رشد می‌کند پیش‌ساخت‌گرایی در رویان‌شناسی کنار گذاشته شد. پیش‌ساخت‌گرایان معتقد بودند در هنگام لقاح، یک انسان کوچک و کاملاً شکل گرفته با یک آدمک در اسپرم تخمک وجود دارد و تا هنگام تولد تنها از نظر اندازه و جثه رشد می‌کنند.

کج مثال ۳: نظریه پیش‌ساخت‌گرایانه، در کدام حوزه از دانش، بیشترین نمود را داشته است؟
 (۱) بوم‌شناسی (۲) رویان‌شناسی (۳) ژنتیک رفتاری (۴) پدیدارشناسی (دکتری ۱۴۰۲)

☒ **پاسخ:** گزینه «۲» ایده پیش‌ساخت‌گرایی / فرم‌یافتگی پیشین معتقد است کودکان همان بزرگسالان مینیاتوری یا شکل کوچکی از یک فرد بالغ هستند. این نظریه همسو با حوزه رویان‌شناسی است که نشان می‌دهد رویان همان فرم یک فرد بالغ در اندازه‌ی بسیار کوچک‌تر است.



درسنامه (۳): تجربی‌نگری جان لاک



جان لاک (John Locke) (۱۶۳۲-۱۷۰۴) فیلسوف انگلیسی قرن ۱۷ است که اوج نگاه ماتریالیستی - تجربی‌نگری را در پی داشت. این دیدگاه که چکیده‌ای از تفکر ارسطو است، محیط را به واسطه تجارب متعدد خود - نه الگوهای فطری - شکل‌دهنده شخصیت می‌داند. جان لاک، پدر فلسفه تجربه‌گرایی جدید و پدر دموکراسی در دنیای مدرن، سال ۱۶۳۲ در دورینگتن (نزدیک بریستول) انگلستان زاده شد. لاک تا سال ۱۶۴۶ در خانه آموزش دید سپس به مدرسه وست مینستر رفت و تا سال ۱۶۵۲ آنجا ماند. در آن سال وارد دانشکده کرایست جرج در دانشگاه آکسفورد شد. پس از آنکه دانشنامه‌های لیسانس و فوق‌لیسانس را به هنگام مقرر گرفت، در ضمن ادامه تحصیل در دانشکده کرایست جرج به تدریس نیز پرداخت. سال بعد به مقام مدرس زبان یونانی گماشته شد و سپس به تدریس ادبیات و فلسفه اخلاق پرداخت. جان لاک همچون ارسطو می‌گفت، ذهن کودکان لوحی سفید است که از لحاظ اخلاقی و شناختی خنثی است و اینکه به چه نوع انسانی تبدیل شوند به نحوه پرورش آنان منوط است، در نتیجه محیط و والدین می‌توانند هرطور که می‌خواهند به فرزند خود شکل دهند و همین باعث می‌شود او را از پدران روان‌شناسی تربیتی بدانیم. لاک توصیه کرد که والدین با تحسین و تأیید خود به فرزندانشان پاداش دهند. لاک یکی از پیشتازان رفتارگرایان مدرن بود و رفتار محبت‌آمیز و توأم با مهربانی را با کودکان ترغیب می‌کرد. فلسفه او باعث شد که خشونت نسبت به کودکان به محبت و دلسوزی تبدیل شود. او رشد را به صورت پیوسته در نظر می‌گرفت (یعنی چیزی به نام تثبیت و توقف رشد نداریم و هر روز کامل‌تر خواهیم شد).

فلسفه تربیتی لاک

لاک معتقد است که والدین و معلمان جامعه باید بتوانند ارزشمندترین چیزها را به کودک یاد دهند و همچنین سرمشق مناسبی برای رشد آن‌ها باشند. همین شد که لاک را آغازگر واقعی رفتارگرایی جان واتسون و حتی یادگیری اجتماعی آلبرت بندورا می‌دانند. به نظر جان لاک والدین الگوهای مناسبی برای شکل‌گیری رفتار کودک هستند، بدین ترتیب وی را می‌توان آغازگر رویکرد یادگیری اجتماعی دانست. این رویکرد سال‌ها بعد توسط بندورا مطرح شد که براساس آن مبنای شکل‌گیری رفتار کودک، مشاهده یا الگوبرداری اجتماعی یا همان تقلید است. لاک معتقد است که برای یادگیری کودک، بهترین راه همان استفاده از تقویت‌های غیرمادی (معنوی) است و همچنین در صورت لزوم باید از تنبیه (صرفاً عدم توجه و عدم تحسین کودک) استفاده کرد. همان‌طور که ذکر شد، از آنجایی که جان لاک شیوه‌های دقیق تربیتی را مطرح کرد، ایشان را از پدران روان‌شناسی تربیتی می‌دانند. هدف نهایی تعلیم و تربیت از دیدگاه وی، **خویش‌داری** است. خویش‌داری برای لاک به معنای صبور بودن، تلاش کردن و تقویت قوای جسمانی است.

(سراسری ۹۹)

کلمه مثال ۴: از نظر جان لاک، برای ایجاد خویش‌داری، توجه به کدام مورد در اولویت است؟

(۴) استعداد ژنتیکی

(۳) سلامت جسمانی

(۲) تحول اخلاقی

(۱) رشد شناختی

☒ پاسخ: گزینه «۳» جان لاک هدف نهایی تعلیم و تربیت را خویش‌داری می‌داند که از نظر او لازمه اکتساب آن، سلامت جسمانی است.

درسنامه (۳): ماریا آینثورث – نظریه سبک‌های دلبستگی



آینثورث (Ainsworth) (۱۹۷۳-۱۹۶۷) در آزمایش موقعیت غریب به دنبال بررسی سیستم دلبستگی کودکان یکساله بود. طبق این آزمایش کودک به همراه مادر وارد یک اتاق بازی جدید می‌شود که آنجا یک پژوهشگر برای ثبت اطلاعات حضور دارد، سپس مادر کودک را ترک می‌کند اینجا واکنش کودک در هنگام خروج مادر ثبت می‌شود. در ادامه مادر بازمی‌گردد و مجدداً واکنش کودک به هنگام بازگشت مادر ثبت می‌شود در نتیجه طبق این آزمایش سبک‌های دلبستگی مشخص شد.

۱- دلبستگی ایمن

وضعیت دلبستگی ایمن، کودکانی را توصیف می‌کند که نسبت به رفتن مادر واکنش منفی و نسبت به بازگشت او واکنش مطلوب نظیر خوشحالی، استقبال و سپس رفتار بازی کردن دارند. این کودکان بهنجارترین گروه هستند و البته شایع‌ترین سبک دلبستگی است.

۲- دلبستگی نایمن – دوسوگرا

وضعیت دلبستگی نایمن – دوسوگرا، کودکانی را توصیف می‌کند که نسبت به رفتن مادر واکنش خنثی نشان می‌دهند یعنی در قبال رفتن مادر ناراحت نمی‌شوند و واکنش منفی ندارند، اما با این حال، در زمان برگشتن مادر به او می‌چسبند، گریه می‌کنند، از بغل مادر فاصله نمی‌گیرند و حتی میل به بازی ندارند. این کودکان در بزرگسالی مستعد شخصیت مرزی هستند.

۳- دلبستگی نایمن – اجتنابی

وضعیت دلبستگی نایمن – دوسوگرا کودکانی را توصیف می‌کند که نسبت به رفتن و بازگشت مادر هیچ واکنش قابل توجهی نشان نمی‌دهند. این کودکان به‌طور کلی نسبت به حضور مادر، رفتن و بازگشت او بی تفاوت هستند و در آینده مستعد شخصیت اسکیزوئید خواهند بود. همان‌طور که پژوهش خانم آینثورث نشان داد، کودکانی که در رابطه عاطفی (دلبستگی) با مراقب اولیه قرار می‌گیرند وضعیت روانی بهنجاری را تجربه می‌کنند، اما کودکانی که مراقب اولیه بهنجاری ندارند که بتواند با او در ارتباط دلبستگی قرار بگیرد، در نهایت، سازمان روانی نابهنجاری پیدا می‌کنند. شکل‌گیری دلبستگی علاوه بر سرشت بهنجار و پذیرای کودک، به میزان حساسیت مادر نیز بستگی دارد.

۴- دلبستگی نایمن – آشفته

پژوهش‌های دیگر به شناسایی یک الگوی چهارم، موسوم به دلبستگی آشفته – سردرگم، منجر شد. این قبیل کودکان، اغلب رفتارهای بی‌ثبات و متناقضی نشان می‌دهند. آنها به هنگام بازگشت مادر، با خوشحالی از او استقبال می‌کنند اما بعد بدون نگرستن به او از وی دور یا به او نزدیک می‌شوند. به نظر می‌رسد، که آنها سردرگم هستند و یا ترسیده‌اند. ممکن است کودکان برخوردار از این الگو کمترین احساس ایمنی را داشته باشند. این الگو احتمالاً بیشتر در کودکانی مشاهده می‌شود که مادرانشان نسبت به نیازهای آنها حساس نیستند و مداخله‌گر و بدرفتار می‌باشند.

کلمه مثال ۹: موضوع اینکه اطلاعات از لحظه ارائه به حواس در مرحله درون‌داد تا پاسخ‌های رفتاری در مرحله برون‌داد، به‌طور فعال کدگذاری شده و

(سراسری ۹۴)

سازمان می‌یابد، بیانگر چه دیدگاهی است؟

(۴) دیالکتیک

(۳) پردازش اطلاعات

(۲) پدیدارشناسی

(۱) بوم‌شناسی

☒ **پاسخ:** گزینه «۳» نظریات پردازش اطلاعات، ذهن انسان را شبیه به رایانه در نظر می‌گیرند که در هر لحظه مشغول تحلیل اطلاعات وارد شده به مغز است. مفهوم پردازش اطلاعات در آغاز حوالی سال‌های ۱۹۶۰ میلادی با تأثیرپذیری از نظریه اطلاعات در زمینه نظام فیزیکی ارتباطات از طرف روان‌شناسان شناختی به کار برده شد و بیانگر این بود که ارگانیسم انسانی روی تجسم‌های درونی و ذهنی خود، عملیاتی شبیه کامپیوتر انجام می‌دهد. اطلاعات از لحظه ارائه به حواس در مرحله درون‌داد تا پاسخ‌های رفتاری در مرحله برون‌داد، به‌طور فعال کدگذاری می‌شود و تغییر شکل و سازمان می‌یابد.

دیدگاه پردازش اطلاعات مانند نظریه شناختی پیازه، افراد را به‌صورت موجودات فعال و معقولی در نظر می‌گیرد که در پاسخ به درخواست‌های محیطی، تفکر خودشان را تغییر می‌دهند. اما برخلاف نظر پیازه مراحل رشد وجود ندارد، بلکه فرایندهای فکری مثل ادراک، توجه، حافظه، راهبردهای برنامه‌ریزی و ... در تمام سنین مشابه فرض شده‌اند، ولی به درجات کمتر یا بیشتر آشکار می‌شوند. درواقع تفاوت‌های نوجوانان با کودکان در کیفیت حل مسئله، سرعت پردازش اطلاعات، توجه انتخابی، توانایی فراشناختی، شرح و بسط است. از این نگاه شرح و بسط آخرین توانمندی نوجوان است که حائز می‌شود.

کلمه مثال ۱۰: افرادی که در کودکی از سبک دلبستگی نایمن دوسوگرا برخوردارند، مستعد ابتلا به کدام یک از اختلالات شخصیت هستند؟ (سراسری ۹۷)

(۴) اسکیزوئید

(۳) خودشیفته

(۲) پارانوئید

(۱) مرزی

✓ پاسخ: گزینه «۱» وضعیت دلبستگی نایمن - دوسوگرا کودکانی را توصیف می‌کند که نسبت به رفتن مادر واکنش خنثی نشان می‌دهند یعنی در قبال رفتن مادر ناراحت نمی‌شوند و واکنش منفی ندارند، اما با این حال، در زمان برگشتن مادر به او می‌چسبند، گریه می‌کنند، از بغل مادر فاصله نمی‌گیرند و حتی میل به بازی ندارند. این کودکان در بزرگسالی مستعد شخصیت مرزی هستند.

🔗 مثال ۱۱: کودکانی که هنگام حضور والد نسبت به او بی‌اعتنا هستند، از ترک او ناراحت نمی‌شوند و از پیوستن مجدد با او استقبال نمی‌کنند، از کدام نوع دلبستگی برخوردارند؟

- (۱) ایمن (۲) آشفته (۳) اجتنابی (۴) مقاوم
- ✓ پاسخ: گزینه «۳» ماری آینسورث و همکارانش برای ارزیابی کیفیت دلبستگی در کودکان آزمایشی را طراحی کردند که در مورد کودکان ۱ تا ۲ ساله به کار برده می‌شود و «موقعیت ناآشنای غریب» نام دارد. کودکانی که دارای سبک دلبستگی نایمن - اجتنابی هستند هنگام حضور والد نسبت به او بی‌اعتنا هستند و در مواقعی که والد آن‌ها را ترک می‌کند، معمولاً ناراحت نمی‌شوند و به فرد غریبه که خیلی شبیه والد است واکنش نشان می‌دهند. هنگامی که والد باز می‌گردد توجهی به او نمی‌کنند.

🔗 مثال ۱۲: کدام گروه از روان‌شناسان معتقد بودند که آموزش باید متناسب با روش‌های یادگیری خود کودک تنظیم شود؟

- (۱) ورنر - روسو - مونتسوری (۲) اسکینر - ثرندایک - پاولف (۳) جان لاک - دیویی - مازلو (۴) کانت - پیاژه - اسکینر
- ✓ پاسخ: گزینه «۱» روسو آغازگر فلسفه کودک‌مداری است و تأکید دارد آموزش باید متناسب با روش‌های یادگیری خود کودک تنظیم شود. پیاژه، ورنر و مونتسوری این مسیر را ادامه می‌دهند.

🔗 مثال ۱۳: الگویی از دلبستگی که در آن، طفل پیش از رفتن مراقب اصلی نیز مضطرب است، با رفتن او بسیار ناراحت می‌شود و به هنگام بازگشتن او هم می‌خواهد با او تماس برقرار کند و هم در برابرش مقاومت می‌کند، چه نام دارد؟

- (۱) اجتنابی (۲) دوسوگرایانه (۳) آشفته سردرگم (۴) ایمن
- ✓ پاسخ: گزینه «۲» در آزمایش موقعیت غریب اینثورث، کودکانی که سبک دلبستگی دوسوگرا را نشان دادند در ورود به اتاق بازی سطح تنش بالایی را تجربه می‌کردند و هنگام بازگشت مادر الگویی از میل به برقراری تعامل و مقاومت را نشان می‌دادند. به طور معمول، کودک هنگامی که مادر اتاق را ترک می‌کرد، بسیار آشفته می‌شد و هنگام بازگشت مادر، آشکارا رفتاری دو سویه را در پیش می‌گرفت، به طوری که لحظاتی به او نزدیک می‌شد و لحظاتی بعد او را با خشم از خود می‌راند.



درسنامه (۱۴): ماریا مونتسوری - نظریه دوران حساس

ماریا مونتسوری (Maria Montessori) (۱۸۷۰-۱۹۵۲ م) مربی کودکان معلول بود که در خانواده‌ای مرفه در ایتالیا به دنیا آمد. او نخستین دختری بود که در ایتالیا پزشک شد و سرپرستی یکی از مراکز کودکان معلول و بیمار را پذیرفت. او در آموزش و پرورش کودکان استثنایی بسیار مفید و کارساز بود و به جای برنامه‌های آموزشی موجود الگوی جدیدی برای بچه‌ها ارائه داد. مونتسوری مراکزی را برای اجرای برنامه‌های خود تأسیس کرد، از جمله (خانه کودکان) که باعث ایجاد محیطی مناسب و مجانی برای کودکان شد. در این مکان به آموزش و پرورش، بهداشت و رشد اخلاقی و فیزیکی کودکان توجه می‌شد. مونتسوری دوره حساس را مطرح کرد و به واسطه آن بر روی زبان‌شناسی همچون نوام چامسکی و بنیامین ورف اثر گذاشت.

نیازهای کودکان در سه دوره اساسی و اولیه رشد براساس نظریه مونتسوری

- دوره آموزش حرکتی با تجارب عملی زندگی

- دوره آموزش حسی یا تربیت حواس

- دوره آموزش مهارت‌های آموزش خواندن و نوشتن

هدف تربیت کودکان خردسال این است که به رشد خودانگیخته شخصیت ذهنی روحی و بدنی کمک شود. آموزش اخلاق و دینی از دوران مهدکودک و کودکستان شروع می‌شود. معلم یا مربی صرفاً راهنمایی می‌کند. در نظام آموزشی مونتسوری مسئولیت آموزش و پرورش کودک، تا حد امکان به عهده خود اوست. او کودکان را محدود نمی‌کند، بلکه در محیطی قرار می‌داد تا خود را نشان دهند. کلاس‌های مونتسوری شامل همه گروه‌های سنی است. این تفاوت سنی سبب ایجاد حس تعلق به اجتماع و گروه می‌شود. کودکان در این روش به یکدیگر کمک می‌کنند. کمک همسالان به یکدیگر در نظریات پیازه و گزل نیز مشهود است. دیوئی (۱۹۱۵) معتقد است تجربیات مونتسوری بسیار فردی است. در دیدگاه مونتسوری اشیاء بهترین آموزگاراند نه اشخاص، این روش موجبات استقلال را فراهم می‌آورد ولی چیزهای زیادی از قلم افتاده است.

برنامه آموزشی مونتسوری بر روی پنج سطح متمرکز می‌شود:

۱- زندگی عملی؛ ۲- فراگیری آگاهانه به وسیله حس‌ها؛ ۳- هنر تکلم؛ ۴- ریاضیات و شناخت محیط؛ ۵- موضوع فرهنگی.

انواع دوره حساس از نگاه مونتسوری

۱- دوره حساس نظم

در خلال اولین دوره حساس که اصولاً در سه سال اول زندگی است، کودک نیاز شدیدی به نظم دارد، آنها دوست دارند اشیاء را در همان جای خود بگذارند.

۲- دوره حساس توجه به جزئیات

بین ۱ تا ۲ سالگی، کودکان توجه خود را به جزئیات کم‌اهمیت معطوف می‌کنند. اگر به آنها تصویری نشان دهیم، به جای تمرکز بر موضوعی که مورد توجه ماست، به اشیای ریزی که در زمینه تصویر قرار دارند، دقیق می‌شوند.

۳- دوره حساس استفاده از دست‌ها

بین ۱۸ ماهگی تا ۳ سالگی، کودکان به‌طور مداوم اشیاء را با دست چنگ می‌زنند. از باز و بسته کردن اشیاء، گذاشتن اشیاء در جعبه‌ها و ریختن آنها به بیرون و گذاشتن اشیاء روی زمین لذت می‌برند. مثلاً کودک چهارساله از شناسایی اشیاء با چشمان بسته و از طریق لمس آنها، لذت می‌برد.

۴- دوره حساس راه رفتن

مونتسوری می‌گوید که یادگیری راه رفتن نوعی تولد دوم است که در حدود ۱ سالگی رخ می‌دهد. کودک در این مرحله از یک موجود درمانده، به یک موجود فعال تبدیل می‌شود.

۵- دوره حساس زبان آموزی

قابل توجه‌ترین دوره، دوره فراگیری زبان است. اگر کودکان در معرض دو زبان مختلف نیز قرار گیرند هر دو را در حد تسلط فرا می‌گیرند. فرایند یادگیری زبان شبیه نوعی نقش‌پذیری است که کودکان از چند ماهگی تا ۲/۵ یا ۳ سالگی (اکتساب زبان به‌صورت ناهشیار) به‌صورت درون‌زاد مبتنی بر رشد آمادگی دارند. رشد زبان در مراحل معینی صورت می‌گیرد، مثلاً همه کودکان بعد از پشت‌سر گذاشتن غان و غون کردن، به مرحله‌ای که در آن کلمات را به کار می‌برند وارد می‌شوند. سپس مرحله جمله‌های دو کلمه‌ای است و در نهایت به نحو فزاینده‌ای، به ساختار پیچیده جمله تسلط می‌یابند. کودکان در ۳ تا ۵ سالگی اکتساب زبان را به‌صورت هشیار می‌آموزند.

تعلیم و تربیت اولیه در خانه

وظیفه ما جهت دادن به یادگیری کودکانمان نیست، بلکه فرصت دادن به کودکانمان برای یادگیری آن چیزی است که برای آنها حیاتی است. کودک زمانی که خودش یک مهارت را کسب کند احساس آزادی و غرور می‌کند. کودکان از طریق کار فشرده حالت طبیعی خویش را بازمی‌یابند، مونتسوری این فرایند را بهنجارسازی نامید. مونتسوری با استوانه‌هایی که سوراخ‌هایی به اندازه اشیاء مختلف داشتند، کنترل اشتباهات درونی را به کودکان می‌آموخت. اگر کودک هر استوانه را در سوراخ خودش قرار ندهد، یک استوانه اضافه خواهد آمد. او سپس فکر می‌کند که این موضوع را خودش چگونه حل کند.



مدرس‌ان شریف

فصل ششم

«نظریات اخلاقی»

درسنامه (I): لارنس کلبِرگ – نظریه رشد اخلاقی



کلبِرگ (۱۹۸۷-۱۹۲۷) بر رشد اخلاقی متمرکز بود و البته مبنای اخلاق را مفهوم عدالت می‌دانست. کلبِرگ موفق به یافتن یک روش تحقیقی شد که در تصمیم‌گیری اخلاقی محل اصلی را به استدلال شخصی می‌داد. کلبِرگ نظریه‌ای مرحله‌ای در مورد تفکر اخلاقی ارائه داد که به خوبی در فراسوی فرمول‌بندی‌های اولیه پیأژه در این زمینه پیش می‌رود. کلبِرگ در زمینه عدالت پیرو دیدگاه‌های فلاسفه‌ای همچون کانت و همچنین رهبران اخلاقی بزرگی نظیر گاندی و مارتین لوتر کینگ بود. آن‌ها بر این باور بودند که عدالت مستلزم آن است که نظر همه احزاب و گروه‌ها را مهم تلقی کنیم و برای شأن و منزلت همه مردم به عنوان افراد جامعه احترام قائل شویم. بنابراین اصول عدالت جنبه جهانی دارد و شامل همه افراد می‌شود، پس ما به قانونی رأی نخواهیم داد که به نفع برخی و به ضرر برخی دیگر باشد. اصول عدالت ما را به تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر احترام مساوی برای همه هدایت می‌کند.

روش‌شناسی کلبِرگ

گروه نمونه پژوهشی اولیه کلبِرگ از ۷۲ پسر از خانواده‌های طبقه متوسط و پایین در شیکاگو تشکیل می‌شد، سن کودکان ۱۰، ۱۳ و ۱۶ بود، او سپس کودکان کوچک‌تر، کودکان بزهکار و پسران و دختران شهرهای دیگر آمریکا و کودکان کشورهای دیگر را نیز به نمونه خود افزود. مصاحبه اصلی شامل مجموعه‌ای از معماهای اخلاقی نظیر موارد زیر بود:

هاینز دارو سرقت می‌کند.

در اروپا، زنی به دلیل نوع خاصی از سرطان در شرف مرگ بود. در آن زمان دارویی وجود داشت که پزشکان معتقد بودند ممکن است بتواند او را نجات دهد. این دارو شکلی از رادیوم بود که داروسازی در همان شهر اخیراً آن را کشف کرده بود. هزینه زیادی برای ساخت دارو صرف شده بود و داروساز قیمت آن را ده برابر هزینه تولید آن تعیین کرده بود، داروساز ۲۰۰ دلار برای رادیوم پرداخت کرده بود و برای اندکی از این دارو دو هزار دلار درخواست می‌کرد. شوهر این زن بیمار که نامش هاینز بود، برای قرض کردن پول به هرکس که می‌شناخت مراجعه کرد، ولی تنها توانست در حد هزار دلار یعنی نیمی از پول دارو را تهیه کند و به داروساز گفت که همسرش در شرف مرگ است و از او خواست که دارو را ارزان‌تر بفروشد یا اینکه بقیه پول آن را بعداً بگیرد. ولی داروساز گفت: «خیر، من دارو را کشف کرده‌ام و می‌خواهم از آن بهره مالی ببرم»، بنابراین هاینز ناامید شد و با شکستن درب مغازه داروساز، دارو را از او سرقت کرد.

آیا این شوهر حق داشت چنین کاری کند؟

کلبِرگ به پاسخ «بله» یا «خیر» از طرف آزمودنی علاقه‌مند نبود بلکه به استدلال آزمودنی توجه داشت. مصاحبه‌گر می‌خواست بداند چرا آزمودنی فکر می‌کند که هاینز باید یا نباید دارو را سرقت کند. از همین‌رو برنامه مصاحبه شامل پرسیدن سؤال‌های جدیدی بود که کمک می‌کرد مصاحبه‌گر استدلال کودک را دریابد. مثلاً از کودک سؤال می‌شد که آیا هاینز حق دزدیدن دارو را داشت، آیا به حقوق داروگر تجاوز نکرده است و اینکه قاضی پس از دستگیری چه محکومیتی را باید در مورد او اتخاذ کند. در اینجا هم توجه اصلی به استدلال پشت هر پاسخ بود، سپس مصاحبه ادامه می‌یافت و برای به‌دست آوردن نمونه‌های بیشتر از تفکر اخلاقی آزمودنی، معضلات و مسائل دیگری در آن مطرح می‌شد.

کلبِرگ پس از اینکه انواع پاسخ‌ها را در مراحل مختلف طبقه‌بندی کرد، می‌خواست بداند که آیا طبقه‌بندی او پایانی دارد یا خیر. او به ویژه می‌خواست بداند که آیا دیگران نیز پاسخ‌ها را به همین طریق نمره‌گذاری می‌کنند یا خیر، به همین دلیل سایر داوران به‌طور مستقل نمونه‌ای از پاسخ‌ها را نمره‌گذاری کردند و سپس کلبِرگ میزان توافق نمره‌ها را با یکدیگر سنجید. او این فرایند را پایایی ارزیاب‌ها نامید، کلبِرگ این توافقات را با ارزش دانست و در کارهای بعدی خود نیز انجام داد، ولی هرگاه مصاحبه‌گران مصاحبه کلبِرگ را به‌کار می‌بردند، باید قبل از نمره‌گذاری همه نمونه‌ها پایایی ارزیاب‌ها را بررسی می‌کردند.

نتایج دسته‌بندی کلبرگ مراحل رشد اخلاقی را در سه سطح و شش مرحله تعریف می‌کند:

مراحل رشد اخلاقی کلبرگ		
سطح ۱: اخلاق پیش‌قراردادی	مرحله ۱	اخلاق اجتناب از تنبیه
	مرحله ۲	اخلاق ابزارگونه نسبی (فردگرایانه - مبادله‌ای)
سطح ۲: اخلاق قراردادی	مرحله ۳	اخلاق پسر خوب / دختر خوب
	مرحله ۴	نظم اجتماعی
سطح ۳: اخلاق پساقاردادی	مرحله ۵	پیمان اجتماعی
	مرحله ۶	اخلاق جهانشمول

سطح ۱: اخلاق پیش‌قراردادی

مرحله ۱: جهت‌گیری اطاعت و تنبیه

مرحله اول کلبرگ مشابه اولین مرحله تفکر اخلاقی پیازه است. کودک بر این باور است که افراد صاحب قدرت، مجموعه ثابتی از قوانین را تدوین کرده‌اند که او باید بدون هیچ‌گونه سؤالی، اطاعت کند. در مورد مسئله هاینز، کودک معمولاً می‌گوید که دزدی هاینز کار اشتباهی است، زیرا برخلاف قانون است یا دزدی کار بدی است، گویی تنها همین مسئله مطرح است، هنگامی که از کودک خواسته می‌شود تا دقیق‌تر توضیح دهد، معمولاً پیامد آن عمل را در نظر می‌گیرد و توضیح می‌دهد که دزدیدن به این دلیل که موجب تنبیه می‌شود بد است، اگرچه اکثریت وسیعی از کودکان مرحله ۱ مخالف دزدی هاینز هستند، ولی باز هم برای کودک این امکان وجود دارد که عمل هاینز را تأیید کند و استدلال مرحله ۱ را نیز به کار ببرد. مثلاً کودک ممکن است بگوید هاینز می‌تواند دارو را سرقت کند، زیرا او ابتدا خواهش کرده است و این دزدی نظیر یک دزدی بزرگ نیست، او نباید تنبیه شود. با وجودی که کودک موافق عمل هاینز است ولی این استدلال هنوز به مرحله یک تعلق دارد، توجه او تنها به این نکته است که صاحبان قدرت چه چیزی را مجاز می‌دانند و چه چیزی را تنبیه می‌کنند. کلبرگ مرحله ۱ را تفکر پیش‌قراردادی می‌نامد، زیرا کودکان هنوز به عنوان اعضای جامعه سخن نمی‌گویند بلکه آن‌ها اخلاق را به عنوان چیزی بیرون از خودشان، چیزی که آدم‌های بزرگ می‌گویند و آن‌ها باید انجام دهند، تلقی می‌کنند.

مرحله ۲: فردگرایی و مبادله (اخلاق ابزارگونه نسبی)

در این مرحله کودکان درمی‌یابند که تنها یک دیدگاه درست که به وسیله صاحبان قدرت تدوین شده باشد، وجود ندارد و افراد مختلف دارای دیدگاه‌های متفاوت هستند (اخلاق نسبی‌گرا). آن‌ها ممکن است بگویند «هاینز فکر می‌کرده برداشتن دارو کار درستی است، درحالی که داروساز این طور فکر نمی‌کرده است». از آنجا که همه چیز نسبی است، بنابراین هرکس آزاد است علایق فردی خود را دنبال کند. یک پسر بچه گفت که اگر هاینز همسرش را دوست دارد می‌تواند دارو را سرقت کند، ولی اگر می‌خواهد با زنی جوان‌تر و زیباتر ازدواج کند لزومی ندارد این کار را بکند. همان‌طور که مشاهده شد، کودکان در هر دو مرحله ۱ و ۲ در مورد تنبیه صحبت می‌کنند، اما برداشت آن‌ها از تنبیه متفاوت است. در مرحله ۱، در ذهن کودک تنبیه با کار نادرست همبسته است. تنبیه اثبات می‌کند که اطاعت نکردن کار اشتباهی است. در مقابل در مرحله ۲ تنبیه صرفاً خطری محسوب می‌شود که فرد می‌خواهد از آن اجتناب کند. اگرچه پاسخ‌دهندگان مرحله ۲ گاهی فاقد حس مسئولیت اخلاقی به نظر می‌آیند، آن‌ها از اعمال درست نوعی برداشت خاص دارند. در آن‌ها اندیشه مبادله منصفانه یا معامله منصفانه وجود دارد. فلسفه آن‌ها حاکی از نوعی مقابله به مثل است. «اگر تو به پشت من چنگ بیندازی، من هم به تو چنگ می‌اندازم». آزمودنی‌ها در مورد داستان هاینز غالباً می‌گویند که هاینز حق داشت سرقت کند، زیرا داروساز تمایل به یک معامله منصفانه نداشت یا آنکه ممکن است بگویند باید به خاطر همسرش سرقت کند، زیرا همسرش روزی آن را جبران خواهد کرد. این اخلاق ابزارگونه است، چرا که به واسطه انجام یک عمل به دنبال چیز مفیدی هستیم.

سطح ۲: اخلاق قراردادی

مرحله ۳: ارتباطات میان فردی خوب

در این مرحله که کودکان معمولاً وارد سنین یازده سالگی و بیشتر شده‌اند، اخلاق را دیگر یک جریان ساده تلقی نمی‌کنند. آن‌ها بر این باورند که مردم باید براساس انتظارات خانواده و جامعه زندگی کنند و رفتار خوب داشته باشند. رفتار خوب به معنای داشتن انگیزه‌های خوب و احساس‌های میان‌فردی نظیر عشق، همدردی، اعتماد و توجه به دیگران است. آن‌ها معمولاً در مورد هاینز خواهند گفت که دزدی کار درستی بود، زیرا او مرد خوبی بود که می‌خواست زندگی همسرش را نجات دهد و نیت او خوب بود زیرا می‌خواست زندگی فردی را که دوست داشته است نجات دهد. این کودکان غالباً می‌گویند که حتی اگر هاینز همسرش را نیز دوست نمی‌داشت باید دارو را می‌دزدید زیرا من فکر نمی‌کنم هیچ شوهری بنشیند و مرگ همسرش را تماشا کند (اخلاق تأییدمداری). اگر انگیزه هاینز خوب بوده، انگیزه داروساز بد بوده است. آزمودنی‌های مرحله ۳ تأکید می‌کنند که داروساز خودخواه بوده و فقط به خودش فکر می‌کرده است نه دیگران. همان‌طور که قبلاً اشاره شد بین سه مرحله اول کلبرگ و دو مرحله اخلاق پیازه شباهت‌هایی وجود دارد. در هر دو تغییری از اطاعت بی‌چون و چرا به نگرش نسبی‌گرایی و توجه به انگیزه‌های خوب وجود دارد، ولی از نظر کلبرگ این تغییرها به جای دو مرحله در سه مرحله انجام می‌گیرد.

مرحله ۴: حفظ نظم اجتماعی

استدلال مرحله ۳، در روابط دو نفر با اعضای خانواده یا دوستان صمیمی خود بهترین کاربرد را دارد، زیرا از این طریق فرد می‌تواند برای آگاهی از احساس دیگران و نیازهایشان تلاش کند و برای کمک به آن‌ها بکوشد.

در مرحله ۴ پاسخ‌دهندگان به‌طور وسیع‌تری به جامعه به عنوان یک کل توجه می‌کنند. اکنون تأکید بر اطاعت از قوانین، احترام به افراد معتبر و انجام وظایف برای حفظ نظم اجتماعی است. بسیاری از آزمودنی‌ها در این مرحله در پاسخ به داستان هاینز می‌گویند: درک می‌کنند که هاینز انگیزه خوبی برای این کار داشته است ولی نمی‌توانند دزدی را تأیید کنند. اگر همه ما هر زمان که احساس کنیم دلیل خوبی در دست داریم قوانین را زیر پا بگذاریم چه پیش خواهد آمد؟ بدون شک نتیجه هرج و مرج خواهد بود و جامعه نخواهد توانست نقش خود را ایفا کند.

همان‌طور که به یاد دارید کودکان مرحله ۱ نیز به‌طور کلی مخالف دزدیدن بودند، زیرا موجب زیرپا گذاشتن قانون می‌شود. در مراحل یک و چهار آزمودنی‌ها پاسخ یکسانی می‌دهند و به همین دلیل است که در اینجا کلبرگ اصرار دارد که ما به استدلال پشت هر پاسخ آشکار توجه کنیم. کودکان مرحله ۱ می‌گویند دزدیدن اشتباه و برخلاف قانون است، ولی آن‌ها نمی‌توانند موضوع دیگری را مطرح کنند به‌جز اینکه دزدیدن باعث می‌شود فرد به زندان بیفتد. در مقابل کودکان مرحله ۴، نقش قوانین برای جامعه و الزام به اجرای آن برای نظم اجتماعی را در نظر می‌گیرند و رعایت نکردن آن، حس گناه را ایجاد می‌کند. در این مرحله برای جلوگیری از بی‌نظمی و رعایت چارچوب‌های مناسب برای زندگی، قانون نقش اساسی را دارد. در این مرحله دانش‌آموز باور دارد که تقلب هم‌کلاسی‌ها قواعد را زیر پا می‌گذارد و باید از آن ممانعت کرد.

کلبرگ بعدها بین سطوح دوم و سوم، یک سطح انتقالی اضافه کرد که در آن شخص احساس می‌کند دیگر مقید به معیارهای اخلاقی جامعه نیست، اما هنوز اصول عدالت خود را کشف نکرده و به جای آن، تصمیم‌گیری اخلاقی متکی بر احساسات شخصیت است.

سطح ۳: اخلاق فراقراردادی

مرحله ۵: قرارداد اجتماعی و حقوق فردی

در مرحله ۴ مردم می‌خواهند جامعه را در انجام نقش‌هایش محافظت کنند، زیرا جامعه‌ای که نقش خود را با سستی ایفا کند جامعه خوبی نیست. یک جامعه استبدادی نیز ممکن است به خوبی سازماندهی شده باشد، ولی یک ایده‌آل اخلاقی نیست.

در مرحله ۵ مردم از خود سؤال می‌کنند که چه عواملی سازنده یک جامعه خوب هست؟ آن‌ها به شیوه‌ای نظری درباره جامعه خود می‌اندیشند و از شرایط جامعه خود جدا شده و حقوق و ارزش‌هایی را که یک جامعه باید داشته باشد مورد توجه قرار می‌دهند. سپس جوامع موجود را با در نظر گرفتن این معیارها مورد توجه قرار می‌دهند و به دیدگاهی فراقراردادی دست می‌یابند. پاسخ‌دهندگان مرحله ۵ بر این باورند که یک جامعه خوب را بهتر است به عنوان یک قرارداد اجتماعی تصور کنیم که در آن مردم آزادانه برای منافع همه به کار می‌پردازند. آن‌ها می‌دانند که در درون هر جامعه گروه‌های اجتماعی مختلف دارای ارزش‌های متفاوتی هستند و بر این باورند که همه افراد منطقی در دو مورد توافق خواهند داشت: نخست، همه مردم خواهان برخی حقوق اولیه نظیر آزادی و زندگی و تحت حمایت قرار گرفتن هستند. دوم، همه مردم می‌خواهند برای تغییر قوانین غیرمنصفانه و رشد جامعه برخی شیوه‌های دموکراتیک به کار گرفته شود.

در پاسخ به مسئله هاینز پاسخ‌دهندگان مرحله ۵ آموزش می‌دهند که آن‌ها به طور کلی نقض قوانین را دوست ندارند. قوانین قراردادهای اجتماعی هستند اما توافق کرده‌ایم تا هنگامی که نتوانیم آن‌ها را از طریق ابزارهای دموکراتیک تغییر دهیم، ملزم به رعایت آن‌ها باشیم. با وجود این حق همسر هاینز برای زندگی یک حق اخلاقی است که باید مورد رسیدگی قرار گیرد. بنابراین پاسخ‌دهندگان مرحله ۵ گاهی از دزدی هاینز به شدت دفاع می‌کنند و در مورد اخلاق و حق چنان سخن می‌گویند که گویی اولویت را به قوانین خاصی می‌دهند.

کلبرگ بر این عقیده است که ما قضاوت در مورد قرار داشتن افراد در مرحله ۵ را منحصراً از گفته‌های آن‌ها استنباط نمی‌کنیم بلکه باید به دیدگاه‌های اجتماعی و شیوه استدلال آن‌ها نیز توجه کرد. در مرحله ۴ نیز آزمودنی‌ها به کرات در مورد حق حیات سخن می‌گویند و برای آنان این حق به وسیله مراجع گروه اجتماعی یا مذهبی مشروعیت یافته است. احتمالاً اگر گروه اجتماعی یا مذهبی آنان برای دارایی بیش از زندگی بها قائل شود، آن‌ها نیز چنین خواهند کرد. ولی برعکس در افراد در مورد عملکرد جامعه بیشتر به‌صورت مستقل فکر می‌کنند. معمولاً اغلب چنین استدلال می‌کنند که ثروت و دارایی بدون زندگی معنایی ندارد. آن‌ها سعی دارند تا به نحوی منطقی تعیین کنند که جامعه باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد. در مرحله ۵ لزوم تغییر قانون برای زندگی بهتر مورد تأکید است.

مبنای تفکر اخلاقی در مرحله پنجم، پیمان اجتماعی است که طی آن، این باور مطرح می‌شود که باید قانونی طراحی شود که برای بهزیستی همگانی ضروری است و البته قانون در صورت تضاد با منافع عمومی باید تغییر کند. همگان می‌توانند در ترسیم چنین قانونی نقش داشته باشند، پس می‌توان نتیجه گرفت فرایند دموکراتیک در مرحله ۵ تحول اخلاقی مفهوم بنیادی است.

مرحله ۶: اصول جهان‌شمول

کلبرگ بر این باور است که باید مرحله بالاتری (مرحله ۶) وجود داشته باشد که اصولی را تعیین کند که از طریق آن‌ها به عدالت راه یابیم. اصول عدالت جنبه جهانی دارد و شامل همه افراد می‌شود، بنابراین ما به قانونی رأی خواهیم داد که به نفع برخی و به ضرر برخی دیگر باشد. اصول عدالت ما را به تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر احترام مساوی برای همه هدایت می‌کنند.

کلبرگ می‌گفت ما می‌توانیم از طریق نگریستن به موقعیت از دریچه چشم یکدیگر به عدالت دست یابیم. در مورد هاینز این روش بدان معنا است که همه طرف‌های درگیر، از جمله هاینز، داروساز و همسرش نقش‌های دیگر را برعهده بگیرند. مردم هم برای اینکه بی‌طرفانه قضاوت کنند، می‌توانند تصور کنند که گویی نمی‌دانند کدام نقش را عاقبت برعهده خواهند گرفت. اگر داروساز خودش را به جای همسر هاینز می‌گذاشت بی‌شک درمی‌یافت که زندگی یک انسان خیلی مهم‌تر از ثروت است، آنگاه هرگز نمی‌خواست که جای همسر هاینز باشد. بدین ترتیب همه به توافق می‌رسیدند که باید زندگی بیمار را نجات داد و این راه‌حل منصفانه‌ای است. چنین راه‌حلی نه تنها مستلزم بی‌طرفی است بلکه مستلزم پذیرش این اصل نیز می‌باشد که همه افراد به نحوی مساوی مورد احترام هستند.

کلبرگ نتیجه گرفت که نحوه مصاحبه تفاوت‌های بین مرحله ۵ و ۶ را آشکار نکرده است. به لحاظ نظری مرحله ۶ مرحله صریح‌تر و وسیع‌تری از اصول جهانی را داراست (که شامل عدالت و حقوق فردی می‌شود) ولی مصاحبه چنین درک وسیعی را ارزیابی نمی‌کند. به همین دلیل او مرحله ۶ را از دستورالعمل خود حذف کرد و آن را مرحله نظری نامید و همه پاسخ‌های پس‌قراردادی را در مرحله ۵ نمره‌گذاری کرد.



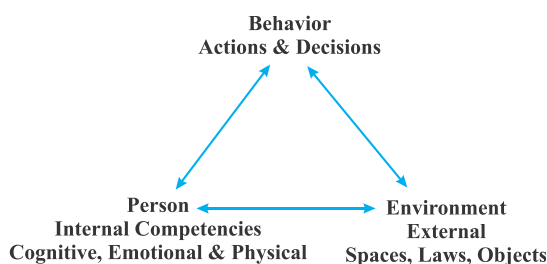
درسنامه (۲): آلبرت بندورا – نظریه یادگیری اجتماعی

اوج دیدگاه رفتارگرایی و نظریه یادگیری در نظریه اسکینر یافت می‌شود. رفتارگرایان شبیه جان لاک فکر می‌کنند و معتقدند که ذهن کودک لوحی سفید است و برای شکل‌گیری رفتار مطلوب باید تابع اصول ویژه تعلیم و تربیت، هرچه را که مناسب است به او یاد داد. اسکینر در نظریه یادگیری خود شیوه‌های مختلف برنامه تقویت را مطرح کرده است. تقویت از نگاه اسکینر شرط یادگیری است و البته این تقویت فوری است که رفتار را در کودکان شکل می‌دهد. اسکینر را آغازگر نظریه شرطی‌سازی عامل می‌دانیم. شرطی عامل یا کنشگر معتقد است که رفتار ارادی ما با توجه به کسب پیامد مطلوب شکل می‌گیرد. برای مثال، اگر شما سعی دارید با دقت رانندگی کنید (رفتار ارادی)، به این دلیل است که می‌خواهید جریمه نشوید (توجه به پیامد). اساس این نظریه قانون اثر ثن‌دایک است که می‌گوید پیامد رفتار، رفتار را شکل می‌دهد.

نظریه رفتارگرایی به نظریه محرک - پاسخ (S-R) شهرت دارد، چرا که معتقد است محیط به هر شکلی باعث شکل‌گیری رفتار می‌شود و ذهنیت و تفکر افراد نقشی ندارد. نظریه ارگانیسم تهی اسکینری می‌گوید که تفکر عملاً وجود ندارد، چرا که ما صرفاً تابع محرک‌های محیطی هستیم. اسکینر در نظریه شرطی عامل می‌گوید تجارب شخصی ما در طی کوشش و خطا باعث می‌شود که رفتارمان شکل بگیرد.

نظریه یادگیری اجتماعی آلبرت بندورا حاصل رفتارگرایی رادیکال و افراطی اسکینری بود که طی آن علاوه بر نوع محرک‌های محیطی نقش مهمی نیز برای تفکر یا قواعد پردازش اطلاعات افراد قائل است. از طرف دیگر، بندورا در شکل‌گیری یادگیری کوشش و خطا و تجربه شخصی را صرفاً بااهمیت نمی‌داند، بلکه معتقد است تجربه جانشینی یا مشاهده رفتار دیگران هم در بروز رفتار ما مؤثر است. همچنین، بندورا معتقد است تقویت فوری نیز صرفاً شکل‌دهنده رفتار نیست، بلکه افراد بالغ تقویت در بلندمدت را ترجیح می‌دهند.

نظریه جبر متقابل



نظریه جبر متقابل یا تعیین‌گری دوسویه (reciprocal determinism) بندورا توجهی مناسبی برای شکل‌گیری رفتار است. این نظریه بیان می‌کند که زیربنای شکل‌گیری رفتار سه عامل محیط، شخص و نوع رفتار (اعمال و تصمیم‌ها) است. این عوامل به‌صورت متقابل و دوسویه باهم در ارتباط هستند.

یادگیری مشاهده‌ای (تجربه جانشینی)

در نظریه اسکینر یادگیری اغلب به عنوان فرایندی تدریجی در نظر گرفته می‌شود، موجود زنده باید به‌گونه‌ای عمل کند تا یاد بگیرد، اما بندورا معتقد بود، افراد در موقعیت‌های اجتماعی، اغلب تنها از طریق مشاهده رفتار دیگران سریع‌تر یاد می‌گیرند. برای مثال هنگامی که کودکان آوازه‌ها یا بازی‌های تازه والدینشان را می‌آموزند، اغلب زنجیره‌های طولانی از رفتار جدید را بلافاصله بازتولید می‌کنند. نیروی یادگیری مشاهده‌ای در ادبیات انسان‌شناسی به خوبی به اثبات رسیده است. بندورا این نوع یادگیری را یادگیری بدون کوشش و خطا می‌نامد. هنگامی که رفتار تازه تنها از طریق مشاهده به دست آمد به نظر می‌رسد، یادگیری جنبه شناختی پیدا می‌کند. بنابراین بندورا برخلاف اسکینر اعتقاد دارد که نظریه یادگیری باید متغیرهای شناختی درونی را نیز دربرگیرد. مشاهده همچنین پیامدهای احتمالی رفتار تازه را به ما می‌آموزد. ما متوجه می‌شویم هنگامی که دیگران عمل خاصی را انجام می‌دهند چه اتفاقی رخ می‌دهد. بندورا این فرایند را تقویت جانشینی می‌نامد. تقویت جانشینی نیز فرایند شناختی است. ما بدون اینکه خودمان هیچ‌گونه عمل مستقیمی انجام دهیم، انتظاراتمان را در مورد پیامدهای رفتارمان تنظیم می‌کنیم. ما از انواع مختلف الگوها (الگوهای زنده و الگوهای نمادین مانند الگوهایی که در تلویزیون می‌بینیم، یا در کتاب‌ها در مورد آن‌ها می‌خوانیم) چیزهای مختلفی را یاد می‌گیریم.

مؤلفه‌های یادگیری مشاهده‌ای

یادگیری مشاهده‌ای در چهار مرحله به این ترتیب رخ می‌دهد: ۱- توجه؛ ۲- یادسپاری؛ ۳- بازتولید حرکتی؛ ۴- انگیزش.

۱- فرایندهای توجه: نخست اینکه ما نمی‌توانیم از یک الگو تقلید کنیم، مگر اینکه به الگو توجه کنیم. الگوها اغلب توجه ما را جلب می‌کنند، زیرا آنها برجسته هستند و از موقعیت، جایگاه، قدرت و سایر کیفیت‌های مناسب برخوردارند. به ویژه تلویزیون با نمایش ویژگی‌های شخصیت و اعمال نفوذ و قدرتمند بر زندگی ما در ارائه الگوها موفق بوده است. توجه همچنین تحت کنترل ویژگی‌های روان‌شناختی مشاهده‌گر از جمله نیازها و علایق او قرار می‌گیرد، اگرچه ما کمتر در مورد این متغیرها آگاهی داریم.

۲- فرایندهای به‌یادسپاری: چون ما اغلب پس از سپری شدن مدت زمانی از مشاهده الگوها از آنها تقلید می‌کنیم، باید روش‌هایی را برای به‌خاطر سپاری آنها به شکل نمادین داشته باشیم. بندورا فرایندهای نمادین را برحسب مجاورت محرک یعنی تداعی‌هایی که میان محرک‌ها برقرار می‌شود، مطرح کرد. برای مثال فرض کنید مردی را تماشا می‌کنیم که از ابزار جدید مثل مته استفاده می‌کند. او به ما نشان می‌دهد که چگونه با این دستگاه کار کنیم. بعدها این تصاویر راهنمای عمل ما قرار می‌گیرند.

یادسپاری یا تصویری است یا کلامی، هرچند در کودکان بیشتر تصویری است. این امر توانایی تقلید را در آنها محدود می‌سازد، بنابراین می‌توان تقلید آنها را با جهت‌دهی به طرف رمزهای کلامی بهبود بخشید. یعنی از آنها خواست تا در همان حال که رفتار الگو را تماشا می‌کنند، توصیف‌های کلامی از آن ارائه دهند. کودکان خردسال در بسیاری از تکالیف مربوط به حافظه، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های خویش را نادیده می‌گیرند و به اصطلاح امروزه آنها آگاهی فراشناختی ندارند، یعنی هنوز نمی‌توانند مهارت‌های شناختی خودشان را در نظر بگیرند یا تشخیص دهند. در حدود ۵ تا ۱۰ سالگی کودکان به تدریج می‌آموزند ظرفیت‌های حافظه خود را ارزیابی کنند و یاد می‌گیرند که از ابزارها و روش‌های کمک‌کننده حافظه مانند تمرین‌های کلامی استفاده کنند.

۳- فرایندهای بازتولید حرکتی: برای اینکه رفتار به‌طور صحیح بازتولید شود شخص باید مهارت‌های حرکتی ضروری را داشته باشد، برای مثال یک پسر بچه ممکن است پدر خود را تماشا کند که از یک اهر استفاده می‌کند، اما درمی‌یابد که نمی‌تواند به خوبی از او تقلید کند، زیرا نیروی جسمانی و چالاکی لازم را ندارد. در بازتولید حرکتی آنچه در حافظه داریم نشان‌دهنده اکتسابات ما است. مثلاً پسری که قبلاً دیده کار با اهر چگونه است، در موقعیتی که کودک اهر را به دست می‌گیرد، آنچه اکتساب شده تبدیل به عملکرد می‌شود. این همان چیزی است که ادوارد تولمن به آن می‌گوید، یادگیری نهفته. یعنی برخلاف نظر اسکینر، یادگیری تغییر سریع در رفتار نیست. ممکن است ما چیزی را یاد بگیریم اما مدتی بعد در رفتارمان خود را نشان می‌دهد. مثلاً کودک بعد از چند روز و هفته آنچه را از تلویزیون یا پدر دیده تبدیل به عملکرد خود اکتساب می‌کند.

۴- فرایندهای انگیزشی و تقویتی: بندورا مانند نظریه‌پردازان یادگیری شناختی مثل تولمن، بین اکتساب و عملکرد پاسخ‌های جدید تمایز قائل شد. شخص می‌تواند یک الگو را مشاهده کند و بدین طریق دانش جدیدی را به دست آورد، اما ممکن است این پاسخ‌ها را انجام دهد یا انجام ندهد. عملکردها به وسیله متغیرهای تقویتی و انگیزشی کنترل می‌شوند. در واقع اگر احتمال دریافت پاداش وجود داشته باشد از دیگری تقلید خواهیم کرد. تا حدودی این تقویت‌های مستقیم مربوط به گذشته است که اهمیت دارد. عملکردها همچنین تحت تأثیر تقویت‌های جانشین قرار می‌گیرند، یعنی پیامدهایی که شخص شاهد وقوع آنها برای الگو است. سرانجام اینکه عملکردها تا حدی به وسیله تقویت خود، یعنی آن ارزشیابی که ما از رفتار خودمان می‌کنیم، کنترل می‌شوند.

مطالعات اجتماعی شدن

الگوی چهار قسمتی بندورا، فرایند اجتماعی شدن را نیز تحلیل می‌کند. فرایندی که به وسیله آن جوامع، اعضای خود را وادار می‌سازند تا به روش‌های اجتماعی قابل قبول رفتار کنند. به نظر می‌رسد در تمامی فرهنگ‌ها سعی می‌شود به اعضای جامعه بیاموزند که ابراز پرخاشگری در چه زمانی قابل قبول است. همچنین احتمالاً در تمامی فرهنگ‌ها سعی می‌شود تا بعضی از شیوه‌های همکاری، شراکت و یاری کردن را به افراد بیاموزند، بنابراین رفتار دوستانه و پرخاشگرانه از جمله اهداف اجتماعی شدن در تمامی فرهنگ‌ها هستند.

نقش‌های جنسیتی

کودکان طی دوره اجتماعی شدن، می‌آموزند که به شیوه مناسب جنسیت خود رفتار کنند. جوامع پسرها را تشویق می‌کنند به کسب خصایص مردانه و دختران را ترغیب می‌کنند که خصایص زنانه را در خود رشد دهند. البته این امکان وجود دارد که ویژگی‌های جنسیتی تا حدودی با زمینه‌های ژنتیکی مرتبط باشند. نظریه‌پردازان یادگیری اجتماعی این احتمال را انکار نمی‌کنند، اما اعتقاد دارند که از طریق مطالعه فرایندهای اجتماعی شدن به ویژه نقش تقلید چیز بیشتری به دست خواهد آمد. در یادگیری نقش‌های جنسیتی، تمایز بین اکتساب و عملکرد اهمیت ویژه‌ای دارد. کودکان غالباً از طریق مشاهده، رفتار هر دو جنس را می‌آموزند، اما تنها رفتاری را که مناسب جنسیت خودشان باشد انجام می‌دهند، زیرا برای انجام دادن آن تقویت می‌شوند.

رفتار جامعه‌پسند

از دهه ۱۹۷۰ در بین محققان علاقه روزافزونی به مطالعه ماهیت و ریشه‌های رفتار جامعه‌پسند مانند مشارکت، یاری‌گری، همکاری و نوع دوستی به وجود آمد. نظریه‌پردازان یادگیری اجتماعی نشان دادند که رفتار جامعه‌پسند می‌تواند از طریق قرار گرفتن در معرض الگوهای مناسب تحت تأثیر قرار گیرد و حتی یک مواجهه کوتاه با الگوی بخشنده اثر نسبتاً پایداری بر مشارکت کودکان برجا می‌گذارد. آزمایش‌های زیاد دیگری نشان دادند که الگوها نه تنها بر مشارکت کودکان، بلکه همچنین بر یاری‌رساندن آنها به دیگران، میزان همکاری آنها و توجه به احساسات دیگران اثر می‌گذارند.

سرمشق دادن و موعظه کردن

نهادهای اجتماعی تنها از طریق ارائه سرمشق رفتاری به کودکان چیزی نمی‌آموزند، بلکه با موعظه و رفتار پرهیزکارانه و صحیح نیز آموزش می‌دهند. در تحقیق در زمینه رفتار جامعه‌پسند، شیوه‌های کلامی به طور کامل مورد بررسی قرار گرفته است. نخست به نظر می‌رسد که موعظه کارساز نیست، مگر اینکه نیرومند باشد. اگر شخصی به سادگی بگوید «خوب است که مشارکت کنید» در مقایسه با آنچه که بزرگسال عمل آن را انجام می‌دهد، احتمال کمتری وجود دارد که کودک تحت تأثیر قرار گیرد و به مشارکت با دیگران بپردازد. اگر کودک و بزرگسال مشارکت کنند، به خاطر تصمیم خودشان است نه به دلیل اینکه فرد بزرگسال نوع دوستی یا حرص و طمع را موعظه کرده است. موعظه کردن وقتی نیرومندتر می‌شود که با دستورات و گفتار هیجانی ادا شود، اما پند و اندرز و موعظه وقتی جنبه اجباری پیدا کنند ممکن است نتیجه معکوس بدهند.

خودگرایی (خودنظم جویی)

افراد همپای اجتماعی شدن خود، اتکای کمتری به پاداش‌ها و تنبیه‌های بیرونی پیدا می‌کنند و عمدتاً رفتارشان را خودشان تنظیم می‌کنند. یعنی افراد معیارهای درونی خود را شکل می‌دهند و براساس آنها به خودشان پاداش می‌دهند یا خود را تنبیه می‌کنند. خودگردانی (self-regulation) یعنی عدم توجه به تقویت‌های محیطی و صرفاً با توجه به معیارهای درونی خویش کاری را انجام دادن. بندورا علاقه زیادی به این موضوع داشت که ببیند افرادی که در حال تلاش برای کسب موفقیت و پیشرفت هستند، عملکردهای خود را چگونه ارزیابی می‌کنند.



بندورا معتقد است که این معیارها تا حدی محصول پاداش‌ها و تنبیه‌های مستقیم هستند، برای مثال والدین ممکن است تنها هنگامی که دخترشان نمره‌های بالایی به دست می‌آورد، از او تمجید کنند و بعد از مدتی دختر این معیارهای بالا را درونی می‌سازد، اما تأکید بندورا بر دیگر بر تأثیر الگوهاست. بندورا و همکارانش در چندین آزمایش نشان داده‌اند که کودکان و بزرگسالان استانداردهای ارزیابی‌کننده خود را که در دیگران می‌بینند می‌پذیرند. بندورا عنوان می‌کند که کودکان تمایل دارند معیارهای ارزیابی‌کننده خود را از همسالان خویش بپذیرند تا از افراد بزرگسال.

افرادی که معیارهای بالایی را برای ارزشیابی خود در نظر می‌گیرند عموماً سخت کار می‌کنند و سخت کار کردن پاداش‌های واقعی را برای آنها فراهم می‌آورد. در همین حال رسیدن به اهداف بالا مشکل است و افرادی که اهداف بالایی دارند مستعد یأس و افسردگی نیز هستند. بندورا می‌گوید این افراد می‌توانند با تمرکز بر روی خرده اهداف از افسردگی دوری کنند. یعنی به جای اندازه‌گیری پیشرفت خود بر مبنای اهداف دور از دسترس، باید اهداف قابل حصول و واقعی را برای فعالیت‌های روزمره خود در نظر بگیرند و هنگامی که به آنها می‌رسند به خودشان پاداش دهند.

خودکارآمدی

بندورا در طی نظریه عاملیت انسانی باز هم در تقابل با نظریه اسکینر قرار می‌گیرد. وی اساس عاملیت انسانی را خودکارآمدی می‌داند. اسکینر شرایط محیطی را در بروز رفتار مؤثر می‌داند اما از نگاه بندورا نظام فکری افراد نیز می‌تواند به‌طور مؤثری رفتار را شکل دهد.

خودکارآمدی به معنای باور به توانمندی خویش است که تابع این توانمندی رفتارمان در محیط شکل می‌گیرد. هنگامی که ما رفتارمان را نظم می‌بخشیم درواقع به عمل مشاهده خود می‌پردازیم و پیامدهای عملکردمان را برحسب معیارها و اهدافمان ارزیابی می‌کنیم. از سوی دیگر براساس توانایی‌های کلی خود به نتیجه‌گیری‌هایی مانند «من در ریاضی خوب هستم» و «من در شنا کردن ضعیف هستم» می‌رسیم. بندورا این قضاوت‌های کلی را خودکارآمدی می‌نامد. بندورا اعتقاد دارد که ارزیابی‌های خودکارآمدی تأثیر عمیقی بر سطح انگیزش ما دارد. هنگامی که اعتقاد داشته باشیم در تکالیف به خوبی عمل می‌کنیم، با وجود مکث موقت روی آن‌ها سخت‌تر و با پشتکار بیشتر کار می‌کنیم. هنگامی که به توانایی خود شک می‌کنیم با انرژی کمتری کار می‌کنیم و احتمال بیشتری وجود دارد که هنگام روبه‌رو شدن با اولین مشکل آن را رها سازیم. البته این امکان وجود دارد که فرد توانایی خود را کمتر از حد تخمین بزند. این موضوع به ویژه هنگامی که احتمال آسیب جسمانی وجود داشته باشد صادق است.

منابع خودکارآمدی عبارتند از: تجربه قبلی، تجربه جانشینی، ترغیب کلامی، الگوی فیزیولوژیکی.

منابع ارزیابی‌های خودکارآمدی

بندورا معتقد است ارزیابی‌های خودکارآمدی بر چهار منبع اطلاعات استوار هستند:

۱- **اساسی‌ترین منبع، آگاهی عملکرد واقعی یا تجربه قبلی است.** ما به‌طور مکرر در انجام وظایف خود موفق می‌شویم و حس کارآمدی ما افزایش می‌یابد. اما اگر به‌طور متوالی شکست بخوریم کارآمدی ما کاهش می‌یابد. به محض آنکه در یک زمینه احساس خودکارآمدی زیادی بکنیم با شکست‌های موقت مشکل چندانی برایمان پیش نمی‌آید. در این صورت احتمال زیادی دارد که شکست‌های خود را به فقدان تلاش و تدابیر ضعیف نسبت دهیم. اگر دوباره تلاش کنیم و موفق شویم، حس کارآمدی ما حتی از گذشته هم بیشتر می‌شود.

۲- **ارزیابی‌های خودکارآمدی همچنین تحت تأثیر تجربه‌های جانشینی است.** اگر ببینیم که دیگران در انجام کار موفق هستند، استنباط خواهیم کرد که ما نیز می‌توانیم آن را انجام دهیم. این مسئله به ویژه هنگامی حقیقت دارد که ما معتقد باشیم میزان توانایی دیگران تقریباً مشابه توانایی خود ماست.

۳- **متغیر دیگر، ترغیب کلامی و صحبت‌های انرژی‌زاست.** هنگامی که کسی ما را متقاعد سازد که می‌توانیم کاری را انجام دهیم، معمولاً آن را بهتر انجام خواهیم داد. البته صحبت‌های انرژی‌زا به هنگام انجام تکالیفی که برای ما بسیار دشوار است نمی‌تواند در ما توانایی ایجاد کند. اما به دلیل اینکه اغلب موفقیت‌ها، عمدتاً به سعی و تلاش ما بستگی دارد تا توانایی ذاتی‌مان، تشویق بیرونی تا حد زیادی می‌تواند به ما کمک کند. ترغیب کلامی شایع‌ترین منبع حس کارآمدی است.

۴- **سرانجام اینکه در مورد توانایی‌های خود تا حدودی براساس نشانه‌های فیزیولوژیکی قضاوت می‌کنیم،** برای مثال ممکن است احساس خستگی و تنش را به عنوان علامتی برای دشواری کار تفسیر کنیم.

الگوبرداری انتزاعی و مراحل پیازه

بندورا در دوره نگارش‌های علمی خود معنای تقلید را گسترش داد و مشاهده کرد که روانشناسان الگوبرداری را مانند فرایندی از تقلید محض در نظر می‌گیرند. برای مثال تقلید محض وقتی رخ می‌دهد که یک کودک سعی می‌کند تا از یک رفتار ویژه دوست خود، مثلاً طرز نوشتن حرف (ل) تقلید کند اما علاوه بر این کودکان الگوبرداری انتزاعی را نیز انجام می‌دهند. یعنی اصول و قوانین کلی زیربنایی رفتارهای خاص را استنتاج می‌کنند و سپس از این قوانین برای تولید رفتارهای کاملاً جدید در خود استفاده می‌برند. بندورا همچنین می‌گوید که کودکان انواع مفاهیمی را که پیازه در مورد آنها بحث کرده است استنتاج می‌کنند، مثلاً کودک به وسیله مشاهده الگو ممکن است قانون اخلاقی جدید یا اصل نگهداری ذهنی را استنتاج کند. دیدگاه بندورا در مورد الگوبرداری انتزاعی تا حدودی شبیه روش پیازه است. او نیز مانند پیازه کودک را یک عامل فعال در نظر می‌گیرد و معتقد است کودک قوانین را استنتاج می‌کند و مفاهیم را به‌دست می‌آورد، اما بندورا بیشتر بر عوامل محیط بیرونی، به ویژه الگوها و تأثیر آنها بر انواع مفاهیمی که کودکان می‌آموزند تأکید می‌کند.

درسنامه (۱۴): نظریات روان‌کاوان



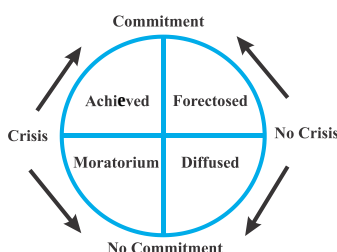
در اینجا خصوصیات نوجوانی را از زاویه نگاه روان‌کاوان مرور می‌کنیم. ابتدا به فرایند هویت‌یابی از نگاه مارسیا و سپس به انواع خود از نگاه دایمون و هارت می‌پردازیم.

الف) نظریه هویت‌یابی جیمز مارسیا

سؤال «من کیستم؟» سؤالی است که ذهن هر نوجوانی را به خود مشغول می‌کند و در نتیجه تلاش برای پاسخ به همین سؤال است که هر نوجوانی به دنبال کسب هویت خویش است. نوجوانان معمولاً تا قبل از کسب هویت، از یک وضعیت به وضعیت دیگر جابه‌جا می‌شوند، اما در نهایت خودوصفی سازمان‌یافته نوجوانان و افزایش عزت‌نفس آن‌ها، شالوده‌شناختی را برای پرورش هویت فراهم می‌آورد. یعنی نوجوان خود را به خوبی می‌شناسد و ضعف‌ها و قدرت‌ها، اهداف، گذشته و آرمان‌ها را در یک چارچوب مشخص قرار می‌دهد. در نتیجه حل موفقیت‌آمیز بحران هویت، خصوصیت مثبت «وفاداری یا تعهد» بروز می‌کند. وفاداری، علاوه بر ظرفیت اعتماد به دیگران، ظرفیت قابل اعتمادبودن را نیز شامل می‌شود.

راه‌های اجتناب از سردرگمی و ابهام هویت در نوجوانان عبارت است از: ۱- پیوستن به گروه و ۲- واپس روی به گذشته.

پژوهش جیمز مارسیا در زمینه هویت‌یابی



جیمز مارسیا با روش مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، پیشرفت در تشکیل هویت را براساس دو ملاکی که از نظریه اریکسون به‌دست آمده، ارزیابی کرده است. این دو ملاک، **بحران** (آغاز جستجو) و **تعهد** می‌باشند. بحران را به عنوان دوره‌ای از تصمیم‌گیری آگاهانه و تعهد را به عنوان سرمایه‌گذاری شخصی در یک حرفه یا نظامی از باورها (ایدئولوژی) تعریف می‌کند. او به‌وجود نوعی ارتباط میان پایگاه‌های هویتی و ویژگی‌هایی نظیر عزت‌نفس، استدلال اخلاقی و الگوهای رفتاری پی برد.

مارسیا ۴ نوع هویت را در نوجوانان مطرح کرده است:

- ۱- **هویت کسب‌شده (کسب هویت):** این افراد بحران هویت را با موفقیت پشت‌سر گذاشته و نسبت به اهداف معینی متعهد گشته‌اند. این افراد، افرادی خودمختار، انعطاف‌پذیر، با حرمت‌نفس، شوخ‌طبع و دارای ظرفیت بالا برای برقراری روابط صمیمی با دیگران می‌باشند. افراد متعلق به این طبقه نسبت به دیگر طبقات پخته‌ترند و در روابط خود با دیگران کفایت و شایستگی بیشتری نشان می‌دهند.
- ۲- **هویت پیش‌رس (هویت ضبط‌شده):** این افراد بحران هویت نداشته‌اند اما به اهداف خاصی متعهدند. آن‌ها تحت‌تأثیر والدین و برنامه‌های دیگران‌اند، انعطاف‌ناپذیرند و باورهای مذهبی سفت و سخت دارند. درواقع این افراد همان هویتی را که جامعه و والدین به آن‌ها القا می‌کنند بدون تفکر و ستیز می‌پذیرند.
- ۳- **وقفه (خویش‌نمایی - تعلیق هویت):** این افراد در حال تلاش برای کسب هویت و جمع‌آوری اطلاعات می‌باشند و در واقع در حال جستجوگری و تصمیم‌گرفتن هستند. آن‌ها افرادی رقابت‌طلب، مضطرب، درگیر تعارض، پرحرف و متمایل به برقراری روابط صمیمی با دیگران هستند. به‌عبارت‌دیگر، از نظر مارسیا، هویت معوق پایگاهی هویتی است که در آن فرد در حال حاضر سرگرم بررسی امکانات مختلف است و در دوره بحران به‌سر می‌برد و به سوی تعهد گام برمی‌دارد.
- ۴- **ابهام هویت (سردرگمی نقش):** افرادی که دچار بحران ابهام هویت هستند، نه بحرانی را گذرانده‌اند و نه به اهداف خاصی متعهدند. این افراد، افرادی بی‌خیال، سطحی و ناتوان در برقراری روابط صمیمی می‌باشند.

وضعیت هویت و سلامت روانی

نوجوانانی که هویت کسب‌شده دارند یا فعالانه آن را خاموش می‌کنند، احساس عزت‌نفس بیشتری دارند و به احتمال بیشتری به‌صورت انتزاعی نقادانه فکر می‌کنند، بین خود آرمانی (آنچه امید دارند که بشود) و خود واقعی‌شان شباهت بیشتری وجود دارد و در استدلال اخلاقی پیشرفته‌تر هستند. آن‌ها کمتر خودمحورند و در مورد نشان دادن خود واقعی‌شان به دیگران، احساس ایمنی بیشتری می‌کنند. نوجوانانی که در ضبط هویت (هویت پیش‌رس) یا پراکندگی هویت (ابهام هویت) گیر کرده‌اند، مشکلات سازگاری دارند. آن‌هایی که در ضبط هویت گرفتار شده‌اند، متعصب و انعطاف‌ناپذیرند. آن‌ها تعهدات خود را به‌صورت دفاعی به‌کار می‌برند و هرگونه اختلاف عقیده‌ای را تهدید قلمداد می‌کنند. اغلب آن‌ها می‌ترسند افرادی که برای محبت و عزت‌نفس به آن‌ها وابسته هستند، طردشان کنند. آن‌ها ممکن است چشم‌پسته به فرقه‌ها و گروه‌های افراطی بپیوندند. نوجوانانی که مدت طولانی هویت پراکنده دارند در پرورش هویت بسیار ناپخته هستند. آن‌ها معمولاً خود را به دست سرنوشت و شانس می‌سپارند. نگرش «برایم مهم نیست» دارند و هرکاری که «جماعت» انجام دهند با آن هم داستان می‌شوند. آن‌ها احتمالاً مواد مخدر مصرف و سوءمصرف می‌کنند و احساس ناامیدی در مورد آینده دارند. تعصبات قومی و مذهبی در نوجوانانی که هویت ضبطی و پراکنده دارند، شایع است. نوجوانان دارای هویت ضبطی این تعصبات را از مظاهر قدرت و نوجوانان دارای هویت پراکنده از همسالان کسب می‌کنند.

ب) نظریه سطوح و مراحل شکل‌گیری خود دایمون و هارت

دایمون و هارت متخصص بررسی انواع خود (self) هستند و در مورد شرایط تحول آن بررسی‌های مختلفی را انجام داده‌اند. خود به بخشی از ایگو اشاره دارد که به‌صورت منسجم و یکپارچه در یک حوزه مشخصی از ارتباط با واقعیت عمل می‌کند. انواع خود طبق نظریه دایمون و هارت به شرح زیر است:

- ۱- **خود مادی:** برای مثال، من دارای کتابخانه عظیمی هستم. ۲- **خود فعال:** من پسر درسخوانی هستم.
- ۳- **خود اجتماعی:** من آدم مهربانی هستم. ۴- **خود روانی:** من آدم حساسی هستم.

بنابر این نظریه، تصور هرکسی از خود، به یکی از این چهار گونه محدود می‌شود. خود در سنین مختلف، متفاوت بوده، با افزایش سن، به سطوح بالاتری می‌رسد و نظام‌یافتگی بیشتری پیدا می‌کند. هنگامی که از خود مادی به خود روانی می‌رسیم، سطوح پیچیده‌تر می‌شوند. خود در مرحله چهارم، پیچیده‌تر و قوی‌تر از خود در مراحل قبلی است.

گاهی اوقات، کودکان خود را به شکل «خود معنوی» نیز نشان می‌دهند. افراد در جامعه ممکن است، خود را به این صورت معرفی نمایند. برای مثال، از کودک پرسیده می‌شود: چطور آدمی هستی؟ پاسخ می‌دهد: آدم بالیمانی هستم. اما چنانچه بگوید: با ایمان هستم تا مورد توجه و عنایت دیگران قرار بگیرم، در حقیقت، این همان خود اجتماعی وی می‌باشد. والدین و مربیان می‌توانند با سنجش کودکان، انواع خود را مشخص نمایند. با درست کردن جدول دوبعدی که یک طرف آن انواع خود و در طرف دیگر، سطوح مختلف خود درج شده و از طریق گفتگو با کودک و یا بزرگسال، به راحتی می‌توان دریافت که دانش‌آموز چه خودی را معرفی کرده است؟ خود را چگونه توصیف می‌کند؟ در چه مرحله‌ای با استفاده از این جدول، می‌تواند به تسهیل یا تأخیر در رشد و تحول خود پی ببرد؟

مراحل سطوح خود

به عقیده دایمون و هارت، خود از چهار مرحله گذر می‌کند (تحول خود) و پس از سپری کردن این مراحل، پیچیده‌تر می‌شود. این مراحل عبارتند از:

- ۱- فکر مقوله‌ای؛ ۲- سنجش مقایسه‌ای؛ ۳- استلزام بین‌فردی؛ ۴- نظام‌یافتگی باورها.

۱- مرحله مقوله‌ای

در این مرحله، فرد صرفاً خود را با یک واژه معرفی می‌کند، خود را با افراد دیگر مقایسه نمی‌کند، تعامل بین‌فردی برای وی مهم نیست و هدفمندی و استدلال وجود ندارد. اگر از فرد بپرسید: چگونه برای شما مهم است که این‌طور باشی؟ پاسخ خواهد داد: فقط این‌طور هستم؛ لذا به این مرحله، مقوله‌ای اطلاق می‌شود و هیچ طبقه‌بندی در فرد حاصل نمی‌شود.

۲- مرحله سنجش مقایسه‌ای

با پیچیده‌تر شدن خود، فرد به این سطح می‌رسد. در این مرحله، فرد خود را به‌گونه‌ای معرفی می‌کند که با فرد دیگری مقایسه می‌شود، اما وجود دیگران برایش اهمیت زیادی ندارد.

۳- استلزام بین‌فردی

خود با افزایش سن، پیچیده‌تر و سازمان‌یافته‌تر می‌شود و ممکن است که در سطح مقوله‌ای قرار گیرد. در سطح مقوله‌ای، فرد خود را معرفی می‌کند، اما هیچ‌گونه استدلال قیاسی برای معرفی خود ندارد. در مرحله سنجش مقایسه‌ای، فرد خود را معرفی می‌کند و برای معرفی خود استدلال دارد. استدلال او براساس مقایسه خود با دیگری است. در مرحله استلزام بین‌فردی، فرد خود را به‌گونه‌ای توصیف می‌کند که دیگران در این ارتباط دخالت کنند. برای مثال می‌گوید: من حساس هستم. دیگران می‌پرسند: چرا حساس هستید؟ او پاسخ می‌دهد: اگر حساس باشم، دیگران به من احترام می‌گذارند. در این مرحله، نظر دیگران برای فرد مهم است. نظرات دیگران درباره فرد با تعامل بین‌فردی، برای وی بسیار مهم می‌باشد و خود را به‌گونه‌ای معرفی می‌کند که نقش دیگران در ارتباط با وی کاملاً مشهود است.

۴- نظام‌یافتگی باورها

فرد در مرحله هدفمندی زندگی و نظام‌یافتگی باورها، خود را به‌گونه‌ای معرفی می‌کند که نشان بدهد، به باورها و اعتقادات خود سازمان داده است. در این مرحله، هدف زندگی برای وی مشخص است، می‌تواند آن را بیان نماید و برای اجرای هدف، وسایل یا تمهیداتی را مشخص می‌کند. وجود باورها و اعتقادات سازمان‌یافته، اهداف مشخص و قابل بیان، تصمیم در مورد چگونگی اجرای اهداف و بیان تصمیمات، از ویژگی‌های سطح هدفمندی زندگی است. با افزایش سن، خود از حالت مقوله‌ای تغییر شکل می‌یابد و به هدفمندی زندگی و نظام‌یافتگی باورها می‌رسد.

در طول زندگی، همیشه توصیف افراد از خود به اشکال مادی و فعال وجود دارد اما آنچه از اهمیت بسیاری برخوردار است، سطوح تحول‌یافتگی خود می‌باشد. گاهی اوقات، ممکن است که فردی خود را به‌صورت فعال نشان دهد. برای مثال بگوید: من جهت خدمت به جامعه، ورزشکار هستم. در این مثال، فرد خود را به‌صورت فعال توصیف می‌کند و در سطح هدفمندی زندگی و نظام‌یافتگی باورها قرار دارد.

افراد در دوره نوجوانی، جوانی و بزرگسالی، باید خود را به‌صورت روانی، اجتماعی و هدفمند معرفی نمایند. فرد باید واجد چشم‌انداز روشنی از زندگی باشد و باورها و اعتقاداتش در نظام خاصی سازمان یابد، در این صورت است که خود او به خوبی متحول می‌گردد و اگر جز این باشد دچار تأخیر در تحول‌یافتگی خود شده است.

کلمه مثال ۷: آن دسته از نوجوانانی که برای استقرار هویت خود تلاش نموده ولی هنوز به اهداف مشخصی پایبند نیستند، در کدام وضعیت هویتی قرار می‌گیرند؟

(۱) پراکنده (۲) پیش‌رس (۳) تعلیقی (۴) کسب‌شده

☒ پاسخ: گزینه «۳» وقفه هویت (خویش‌نمایی - تعلیق هویت): این افراد در حال تلاش برای کسب هویت و جمع‌آوری اطلاعات می‌باشند. درواقع این افراد در حال جستجوگری و تصمیم‌گرفتن هستند. آن‌ها افرادی رقابت‌طلب، مضطرب، درگیر تعارض، پرحرف و متمایل به برقراری روابط صمیمی با دیگران هستند.

مثال ۸: تأکید بر اهمیت رابطه دوستی در نوجوانی و نقش آن در تعاملات آینده فرد از مؤلفه‌های مهم کدام نظریه به شمار می‌آید؟ (سراسری ۸۹)

- (۱) مارگارت ماehler (۲) جان بالبی (۳) لوویگوتسکی (۴) هاری سالیوان

پاسخ: گزینه «۴» سالیوان یکی از روان‌کاوانی است که با ارائه نظریه روابط بین‌فردی در روان‌شناسی شخصیت این ایده را مطرح کرد که نوع روابط بین‌فردی تعیین‌کننده ساختار شخصیتی افراد است و مهم‌ترین عامل زیربنایی رفتار، کیفیت روابط بین‌فردی است.

مثال ۹: کدام یک از موارد زیر با «هویت مغشوش» هماهنگ است؟ (سراسری ۸۹)

- (۱) هویت زودرس (۲) بحران هویت (۳) آشفتگی نقش (۴) هویت دیررس

پاسخ: گزینه «۲» جیمز مارسیا با روش مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، پیشرفت در تشکیل هویت را بر اساس دو ملاکی که از نظریه اریکسون به دست آمده، ارزیابی کرده است. این دو ملاک، کاوش (جستجو) و احساس تعهد می‌باشند. او ۴ نوع هویت را در نوجوانان مطرح کرده است:

- ۱- **هویت کسب‌شده (کسب هویت):** این افراد بحران هویت را با موفقیت پشت‌سر گذاشته و نسبت به اهداف معینی متعهد شده‌اند. این افراد، افرادی خودمختار، انعطاف‌پذیر، با حرمت‌نفس، شوخ‌طبع و دارای ظرفیت بالا برای برقراری روابط صمیمی با دیگران می‌باشند.
- ۲- **هویت پیش‌رس (هویت ضبط‌شده):** این افراد بحران هویت نداشته‌اند، اما به اهداف خاصی متعهدند. این افراد تحت تأثیر والدین و برنامه‌های دیگران می‌باشند، انعطاف‌ناپذیرند و باورهای مذهبی سفت و سخت دارند.
- ۳- **وقفه (خویش‌نمایی - تعلیق هویت):** این افراد در حال تلاش برای کسب هویت و جمع‌آوری اطلاعات می‌باشند. درواقع این افراد در حال جستجوگری و تصمیم‌گرفتن هستند. آن‌ها افرادی رقابت‌طلب، مضطرب، درگیر تعارض، پرحرف و متمایل به برقراری روابط صمیمی با دیگران هستند.
- ۴- **ابهام هویت (سردرگمی نقش - هویت مغشوش):** افرادی که دچار بحران ابهام هویت هستند، نه بحرانی را گذرانده‌اند و نه به اهداف خاصی متعهدند. این افراد، افرادی بی‌خیال، سطحی و ناتوان در برقراری روابط صمیمی می‌باشند.

مثال ۱۰: براساس نظر مارسیا (مارشیا) شکل‌گیری هویت در چهار وضعیت یا حالت می‌تواند نمود یابد، آن حالت‌ها کدام‌اند؟ (سراسری ۹۰)

- (۱) هویت جنسی، هویت اجتماعی، هویت جسمانی، هویت فردی

- (۲) کسب‌شده (در راه تحقق)، پراکنده (مغشوش)، وقفه (معوق)، ضبط‌شده (از دست رفته)

- (۳) کسب‌شده (در راه تحقق)، ضبط‌شده (از دست رفته)، هویت جنسی، هویت فردی

- (۴) پراکنده (مغشوش)، وقفه (معوق)، ضبط‌شده (از دست رفته)، اختتام هویت

پاسخ: گزینه «۲» جیمز مارسیا با روش مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، پیشرفت در تشکیل هویت را براساس دو ملاکی که از نظریه اریکسون به دست آمده، ارزیابی کرده است. این دو ملاک، کاوش (جستجو) و احساس تعهد می‌باشند. او ۴ نوع هویت را در نوجوانان مطرح کرده است:

- ۱- **هویت کسب‌شده (کسب هویت):** این افراد بحران هویت را با موفقیت پشت‌سر گذاشته و نسبت به اهداف معینی متعهد گشته‌اند. آن‌ها، افرادی خودمختار، انعطاف‌پذیر، با حرمت‌نفس، شوخ‌طبع و دارای ظرفیت بالا برای برقراری روابط صمیمی با دیگران می‌باشند.
- ۲- **هویت پیش‌رس (هویت ضبط‌شده):** این افراد بحران هویت نداشته‌اند، اما به اهداف خاصی متعهدند. این افراد تحت تأثیر والدین و برنامه‌های دیگران می‌باشند، انعطاف‌ناپذیرند، و باورهای مذهبی سفت و سخت دارند.
- ۳- **وقفه (خویش‌نمایی - تعلیق هویت):** این افراد در حال تلاش برای کسب هویت و جمع‌آوری اطلاعات می‌باشند. در واقع این افراد در حال جستجوگری و تصمیم‌گرفتن هستند. آن‌ها افرادی رقابت‌طلب، مضطرب، درگیر تعارض، پرحرف و متمایل به برقراری روابط صمیمی با دیگران هستند.
- ۴- **ابهام هویت (سردرگمی نقش - هویت مغشوش):** افرادی که دچار بحران ابهام هویت هستند، نه بحرانی را گذرانده‌اند و نه به اهداف خاصی متعهدند. این افراد، افرادی بی‌خیال، سطحی و ناتوان در برقراری روابط صمیمی می‌باشند.

مثال ۱۱: شرایط لازم برای «هویت‌یابی»، از نظر «اریکسون» و «مارسیا» چیست؟ (سراسری ۹۱)

- (۱) حل بحران هویت با قبول تعهدات اجتماعی

- (۲) آزادی در انتخاب شغل و کسب درآمد مناسب

- (۳) دوره‌ای از جستجو، استفهام و تصمیم‌گیری

- (۴) کسب تأیید اجتماعی و همنوایی با گروه همسالان

پاسخ: گزینه «۳» شرایط لازم برای هویت‌یابی از نگاه مارسیا و اریکسون: جستجو، استفهام، تصمیم‌گیری

مثال ۱۲: اولین سطح تحولی در نظام دیمون و هارت چه سطحی است؟ (سراسری ۹۱)

- (۱) استلزام‌های بین فردی (۲) نظام‌یافتگی باورها (۳) شناسایی مقوله‌ای (۴) سنجش‌های مقایسه‌ای

پاسخ: گزینه «۳» مراحل تحول و سطوح خود (Self) از نگاه دایمون و هارت: ۱- تفکر مقوله‌ای؛ ۲- سنجش مقایسه‌ای؛ ۳- استلزام بین‌فردی؛ ۴- نظام‌یافتگی باورها.



مدرس‌ان شریف

فصل دوازدهم

«موضوعات اساسی در روانشناسی رشد»

درسنامه: کلیات روانشناسی رشد



ویکتور، پسر بچه وحشی آویدون

زمانی که این پسرک سیاه چشم به سنت سرنین آمد، نه صحبت می‌کرد و نه به گفته‌های دیگران توجهی داشت. او مانند حیوانی که به زندگی در طبیعت وحشی خو گرفته باشد، غذاهای پخته را تف می‌کرد و لباس‌هایی را که دیگران به زور به تنش می‌پوشاندند پاره می‌کرد. روشن بود که او یا پدر و مادرش را از دست داده یا آنکه آنها او را رها کرده بودند. اما به قطعیت نمی‌شد گفت که این واقعه چه مدت پیش اتفاق افتاده بود. پس از مشاهدات اولیه، این پسر بچه را که ویکتور نامیده بودند، به مدرسه کودکان کر و لال در پاریس فرستادند. در آنجا او را به ژان - مارک - گاسپارد ایتارد سپردند. ویکتور نتوانست تمامی امیدهایی را که ایتارد به او داشت برآورده سازد، شاید این پسرک مبتلا به صدمه مغزی، در خودماندگی (اختلالی مغزی که با فقدان پاسخ‌دهی اجتماعی مشخص می‌شود)، یا قربانی سوءرفتار شدید در اوان زندگی خود بوده است.

مطالعه رشد انسان چگونه تکوین یافت

فرایند رشد انسان از لحظه لقاح و آغاز می‌شود. حوزه رشد انسان به مطالعه علمی فرایندهای رشد اطلاق می‌شود. متخصصانی که به مطالعه رشد انسان می‌پردازند، به بررسی علمی شیوه‌های تغییر افراد و نیز ویژگی‌هایی که در طول عمر کمابیش ثابت می‌مانند، می‌پردازند.

رویکردهای اولیه

نخستین تلاش‌ها در زمینه مطالعه علمی رشد، زندگینامه‌های اطفال بوده است که در آنها فرایند رشد و تحول کودک در دوران طفولیت ثبت می‌شد. این قبیل مشاهدات، ماهیتی گمانه‌پردازانه داشتند. چارلز داروین (واضع نظریه تکامل) بود که برای اولین بار به ماهیت تحویلی رفتار طفل اشاره کرد. حال همچنین یکی از نخستین روانشناسانی بود که به مطالعه دوران پیری نیز علاقه نشان داد. از اواخر دهه ۱۹۳۰، چند مطالعه طولانی مدت و مهم از قبیل مطالعات کی. وارنر شای، جورج وایلانت، دانیل لوینسون و رانا هلسون، انجام گرفت که هدف عمده آن‌ها بررسی رشد و تحول هوش و شخصیت در بزرگسالی و پیری بود.

مطالعه فراخانای زندگی

رشد در فراخانای زندگی، گویای این مفهوم است که رشد و تحول، فرایندی مادام‌العمر است که می‌توان آن را به شیوه‌ای علمی مورد مطالعه قرار داد. مطالعات مربوط به فراخانای زندگی، از دل برنامه‌هایی سر برآورد که هدف آنها پیگیری رشد و تحول کودکان تا سنین بزرگسالی بود. از آنجا که انسان موجودی پیچیده است، مطالعه رشد در فراخانای زندگی ماهیتی بین‌رشته‌ای دارد.

رشد انسان در دوران کنونی

درآمدی بر روانشناسی رشد: به موازاتی که مطالعه رشد انسان به صورت رشته‌ای علمی درآمد، اهداف آن نیز وسعت یافت و توصیف، تبیین، پیش‌بینی و اصلاح رفتار را در بر گرفت. این چهار هدف همیشه با یکدیگر همراهند و می‌توان این همراهی را با نگاهی به فرایند رشد و تحول زبان دریافت. کاربردهای مستقیم یافته‌های پژوهشی در امر فرزندپروری، آموزش و پرورش، سلامت و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی هر روز افزایش می‌یابد.

فرایندهای رشد: تغییر و ثبات

متخصصان رشد به مطالعه دو نوع تغییر رشدی می‌پردازند: تغییرات کمی و کیفی. تغییر کمی به هرگونه تغییر در تعداد یا مقدار، مانند وزن، قد یا وسعت خزانه لغت و تغییر کیفی به تغییر در نوع، ساختار یا سازمان مانند تغییر از ارتباطات غیر کلامی به ارتباطات کلامی اطلاق می‌شود. متخصصان رشد به مطالعه ثبات یا پایداری زیربنایی شخصیت و رفتار نیز علاقه‌مندند.

حیطه‌های رشد

تغییر و ثبات در حیطه‌ها یا ابعاد گوناگون خویشتن به چشم می‌خورد. متخصصان رشد از رشد جسمانی، شناختی و روانی - اجتماعی به صورت مجزا صحبت می‌کنند:

رشد جسمانی: شامل: رشد و نمو بدن و مغز و تغییر یا ثبات در قابلیت‌های حسی، مهارت‌های حرکتی و سلامتی فرد
رشد شناختی: شامل: تغییر یا ثبات در توانایی‌های ذهنی نظیر یادگیری، توجه، حافظه، زبان، تفکر، استدلال و خلاقیت
رشد روانی - اجتماعی: شامل: تغییر و ثبات در هیجانات، شخصیت و روابط اجتماعی

دوره‌های مختلف فراختی زندگی

مفهوم تقسیم زندگی به دوره‌های مختلف، یک سازه اجتماعی است؛ یعنی باوری درباره ماهیت واقعیت که مبتنی بر برداشت‌ها و مفروضات ذهنی مشترک در میان اعضای جامعه‌ای معین است و در یک برهه زمانی خاص، پذیرش عام دارد. در حقیقت، واقعیت به‌جز مرزهایی که افراد برای آن در نظر می‌گیرند مرزی ندارد. در این کتاب ما بحث را بر مبنای توالی هشت مرحله‌ای که در جوامع صنعتی غرب پذیرفته شده است، به پیش می‌بریم.

ویژگی‌های رشدی اساسی مراحل هشتگانه فراختی زندگی

دوره سنی	رشد جسمانی	رشد شناختی	رشد روانی - اجتماعی
دوره پیش از تولد (از لقاح تا تولد)	لقاح صورت می‌گیرد. از همان آغاز، سپرده‌های ژنتیکی با تأثیرات محیطی تعامل می‌کنند. ساختارها و اندام‌های مهم و اصلی بدن شکل می‌گیرند. جهش نمو مغز آغاز می‌شود. در مقایسه با تمام طول عمر، رشد جسمانی در این دوره از بیشترین سرعت برخوردار است. آسیب‌پذیری در برابر تأثیرات محیطی بسیار زیاد است.	توانایی یادگیری و یادآوری و پاسخ به محرک‌های حسی، در حال شکل‌گیری است.	جنین به صدای مادر واکنش نشان داده و کم‌کم آن را به هر صدای دیگری ترجیح می‌دهد.
طفولیت و نوپایی (تولد تا ۳ سالگی)	هنگام تولد، تمامی حواس و دستگاه‌های بدن کاملاً فعالند. رشد مغز کماکان ادامه دارد و هر روز ساختار آن پیچیده‌تر می‌شود. در این زمان مغز نسبت به تأثیرات محیطی، بسیار آسیب‌پذیر است. نمو جسمانی و رشد مهارت‌های حرکتی بسیار سریع است.	حتی در نخستین هفته‌ها، توانایی یادگیری و یادآوری وجود دارد. در پایان سال دوم، توانایی به کارگیری نمادها و حل مسئله به وجود می‌آید. درک مطالب و استفاده از زبان به سرعت رشد می‌کند.	دلبستگی به والدین و سایرین شکل می‌گیرد. خودآگاهی به وجود می‌آید. کودک از حالت وابستگی به خودمختاری می‌رسد. تمایل کودک به سایر کودکان افزایش می‌یابد.
اوایل کودکی (۳ تا ۶ سالگی)	رشد و نمو ادامه دارد؛ قیافه کودک و تناسب اعضای بدنش بیش از پیش شبیه بزرگسالان می‌شود. اشتها کاهش پیدا می‌کند و مشکلات خواب کمابیش شایعند. دست برتری پدیدار می‌شود؛ مهارت‌های حرکتی عمده و ظریف و قدرت بدنی افزایش می‌یابد.	تفکر تا حدودی خودمیان‌بین است، اما توانایی درک دیدگاه‌های دیگران افزایش می‌یابد. عدم رشد شناختی به شکل‌گیری برخی تصورات غیرمنطقی درباره جهان منجر می‌شود. حافظه و زبان، رشد می‌کنند. با اطمینان بیشتری می‌توان میزان هوش کودک را پیش‌بینی کرد. بعضی از بچه‌ها به مراکز پیش‌دبستانی و تعداد بیشتری از آنها به کودکان می‌روند.	خودپنداره و درک کودک از هیجان‌ها رشد پیدا می‌کند؛ عزت نفس حالتی عمومی و کلی دارد. استقلال، ابتکار، خویشنداری و مراقبت فردی افزایش می‌یابد. هویت جنسی پدیدار می‌شود. بازی‌ها بیشتر ماهیت تخیلی پیدا می‌کنند، گسترده‌تر می‌شوند و بیش از پیش ماهیت جمعی پیدا می‌کنند. نوع دوستی، پرخاشگری و ترس متداول است. خانواده همچنان محور زندگی اجتماعی است. اما اهمیت سایر کودکان نیز افزایش پیدا می‌کند.
میان کودکی (۶ تا ۱۱ سالگی)	آهنگ رشد و نمو آهسته‌تر می‌شود. قدرت بدنی و مهارت‌های ورزشی افزایش می‌یابد. بیماری‌های دستگاه تنفس شیوع دارد، اما وضعیت سلامتی فرد از تمامی دیگر دوره‌های زندگی بهتر است.	خودمیان‌بینی کاهش می‌یابد. کودکان تفکر منطقی را به گونه‌ای عینی آغاز می‌کنند. توانایی‌های حافظه و زبان افزایش می‌یابد. رشد و تحول شناختی باعث می‌شود که کودکان بتوانند از آموزش رسمی در مدارس برخوردار شوند. برخی کودکان نیازمندی‌ها و توانمندی‌های خاصی در زمینه‌های آموزشی نشان می‌دهند.	خودپنداره پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند و بر عزت نفس اثر می‌گذارد. فرایند نظم‌بخشی متقابل، که نشانگر تسلط بر بعضی امور از سوی کودک است، به تدریج جایگزین نظارت خانواده می‌شود. همسالان اهمیتی اساسی و محوری پیدا می‌کنند.
نوجوانی (از ۱۱ تا حدود ۲۰ سالگی)	رشد و نمو و سایر تغییرات جسمانی، سریع و چشمگیر است. بلوغ جنسی رخ می‌دهد. بر اثر مسائل رفتاری، چون اختلال‌های خوردن و سوءمصرف مواد، سلامت جسمانی در معرض خطر قرار می‌گیرد.	توانایی تفکر انتزاعی و استفاده از استدلال علمی شکل می‌گیرد. تفکرات ناپخته همچنان در برخی نگرش‌ها و رفتارها خودنمایی می‌کنند. تمرکز آموزش بر آماده ساختن فرد برای ورود به دانشگاه یا اشتغال به کار است.	جستجوی هویت، شامل هویت جنسی، اهمیتی اساسی پیدا می‌کند. ارتباط با والدین معمولاً خوب است. گروه‌های همسالان به پیدایش و آزمودن خودپنداره کمک می‌کنند، اما امکان دارد تأثیری ضدا اجتماعی نیز بر فرد بگذارند.



دوره سنی	رشد جسمانی	رشد شناختی	رشد روانی - اجتماعی
جوانی (۲۰ تا ۴۰ سالگی)	توانایی‌های جسمانی در اوج خود قرار دارد، اما به تدریج دستخوش افول می‌شود. انتخاب‌های مبتنی بر سبک زندگی بر سلامتی فرد اثر می‌گذارند.	توانایی‌های شناختی و قضاوت‌های اخلاقی، پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کنند. فرد درباره تحصیلات و شغل خود دست به انتخاب می‌زند.	صفات و سبک‌های شخصیتی ثبات نسبی پیدا می‌کنند، اما مراحل و نوع رویدادهای زندگی می‌توانند تغییرات شخصیتی را تحت تأثیر قرار دهند. فرد درباره ارتباطات صمیمانه و سبک زندگی خود دست به انتخاب می‌زند. بیشتر افراد ازدواج می‌کنند و اغلب آنها صاحب فرزند می‌شوند.
میانسالی (۴۰ تا ۶۵ سالگی)	برخی توانایی‌های حسی، سلامتی، بنیه و قابلیت‌های فردی دچار افت می‌شوند. زنان به سن یائسگی می‌رسند.	بیشتر توانایی‌های ذهنی اساسی به اوج خود می‌رسند؛ مهارت‌های شغلی و مهارت فرد در حل مسائل عملی بسیار بالا است. خلاقیت فرد از نظر کمیت، کاهش و از نظر کیفیت، افزایش نشان می‌دهد. برای برخی افراد موقعیت شغلی و توانایی کسب درآمد، به اوج خود می‌رسد و برخی دیگر دچار تغییر شغل یا فرسودگی شغلی می‌شوند.	احساس هویت همچنان در حال شکل‌گیری است؛ احتمال وقوع گذار میانسالی که واقع‌های فشارزا است وجود دارد. ممکن است مسئولیت دوگانه مراقبت از فرزندان و والدین سالمند، باعث بروز فشار روانی شود. رفتن فرزندان از خانه، باعث می‌شود که این افراد با تجربه آشیانه خالی مواجه شوند.
پیری (۶۵ سالگی به بالا)	بیشتر افراد، سالم و فعالند؛ اگرچه سلامتی و وضعیت توانایی‌های جسمانی تا حدی کاهش می‌یابد. کند شدن زمان واکنش، بر برخی جنبه‌های عملکرد اثر می‌گذارد.	بیشتر افراد به لحاظ ذهنی، هشیارند. اگرچه هوش و حافظه در برخی حیطه‌ها کاهش پیدا می‌کنند، اما بیشتر افراد راه‌هایی برای جبران این نقائص پیدا می‌کنند.	بازنشسته شدن سبب افزایش اوقات فراغت شده و به افراد امکان می‌دهد بهره‌برداری‌های تازه‌تری از وقتشان داشته باشند. افراد به اجبار باید با مسائلی چون از دست دادن عزیزان و نزدیک شدن مرگ خود، روبه‌رو شوند و با آنها کنار آیند. حفظ ارتباط با اعضای خانواده و دوستان نزدیک می‌تواند پایگاه حمایتی مهمی برای افراد فراهم کند. جستجو برای یافتن معنای زندگی، تبدیل به عمده‌ترین موضوع در زندگی افراد می‌شود.

عوامل مؤثر بر رشد

تفاوت‌های فردی: تفاوت‌های موجود میان افراد مختلف از نظر ویژگی‌ها، عوامل مؤثر یا پیامدهای رشدی.

وراثت: ویژگی‌های فطری که به هنگام لقاح از والدین اصلی به ارث می‌رسند.

محیط: تمامی عوامل غیروراثتی یا تجربی که بر فرایند رشد تأثیر می‌گذارند و نقطه آغاز آن رحم مادر است.

رشد: بارز شدن توالی طبیعی تغییرات جسمانی و رفتاری از جمله آمادگی برای تسلط یافتن بر توانایی‌های جدید.

به موازاتی که کودکان بزرگ‌تر می‌شوند و به دوران نوجوانی و بزرگسالی گام می‌نهند، نقش تفاوت‌های موجود در ویژگی‌های فطری و تجارب زندگی نیز برجسته‌تر می‌شود و باید توجه کنیم که زمان بروز رویدادها چگونه میزان اثرگذاری آنها را تغییر می‌دهد.

عوامل بافتی عمده

منظور از محیط برای یک نوزاد خانواده اوست، اما خانواده هم به نوبه خود تحت تأثیر عوامل گسترده‌تر و همواره در حال تغییر محله، جامعه و اجتماع قرار دارد. در برخی جوامع خانواده هسته‌ای و در برخی دیگر خانواده گسترده، الگوی خانوادگی غالب به شمار می‌رود.

خانواده هسته‌ای: واحد اقتصادی، خانوادگی و خویشاوندی متشکل از دو نسل است که از یک یا دو والد و فرزندان اصلی و فرزندخوانده‌های آنها تشکیل می‌شود. **خانواده گسترده:** الگوی سنتی سازمان اجتماعی است. در این خانواده‌ها اعضای خانواده هر روز با خویشاوندان خود مراوده دارند. معمولاً در این خانواده‌ها نقش‌های اجتماعی انعطاف‌پذیرند؛ بدین صورت که غالباً افراد بزرگسال همگی در امر تأمین معاش خانواده سهیم‌اند و مسئولیت مراقبت از خواهران و برادران خردسال برعهده کودکان بزرگ‌تر خانواده است.

وضعیت اجتماعی - اقتصادی: ترکیبی از عوامل اجتماعی و اقتصادی، شامل درآمد، تحصیلات و شغل که برای توصیف یک فرد یا خانواده به کار می‌رود. معمولاً این خود وضعیت اجتماعی - اقتصادی نیست که بر این پیامدها اثر می‌گذارد، بلکه عوامل مرتبط با آن مانند نوع منزل، محله‌ای که افراد در آن زندگی می‌کنند و کیفیت تغذیه، مراقبت‌های پزشکی، نظارت، مدرسه و دیگر امکاناتی که در دسترس آنها قرار دارد، هستند که بر این پیامدها تأثیر می‌گذارند. اما اثرات سوءفقر ممکن است غیرمستقیم باشد، به این صورت که به واسطه تأثیر بر وضعیت هیجانی والدین و شیوه‌های فرزندپروری آنها و جوی که در منزل ایجاد می‌شود، بر کودکان تأثیر می‌گذارند.

در صورتی که چندین **عامل خطر آفرین** به صورت همزمان موجود باشند، تندرستی و بهزیستی کودکان بیشتر در معرض خطر قرار می‌گیرد. **عوامل خطر آفرین** شرایطی هستند که احتمال وقوع پیامدهای منفی را افزایش می‌دهند.

درسنامه (۲): رشد روانی - اجتماعی در اوایل کودکی



دوران ۳ تا ۶ سالگی برای رشد روانی - اجتماعی کودکان اهمیت زیادی دارد. رشد هیجان و خودپنداره کودک ریشه در تجربیات این سال‌ها دارد.

خودپنداره و رشد شناختی

خودپنداره تصویر ذهنی کلی ما از خودمان است، یعنی اعتقاد ما درباره اینکه چه کسی هستیم و برداشتی کلی از توانایی‌ها و ویژگی‌هایمان. خودپنداره ساختاری شناختی است که احساس ما را درباره خودمان شکل می‌دهد، و اعمال ما را هدایت می‌کند. خودپنداره جنبه‌ای اجتماعی هم دارد: کودکان درک فزاینده خود را درباره اینکه دیگران چه دیدی درباره آن‌ها دارند، در خودانگاره‌شان درون‌سازی می‌کنند. در ۴ سالگی تلاش برای **تعریف خویشتن**، یعنی مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که برای توصیف خود به کار می‌روند بیشتر می‌شود. خودپنداره کودکان خردسال بیشتر مبتنی بر ویژگی‌های ظاهری مثل خصوصیات جسمانی است. او بیشتر به مهارت‌های خاص اشاره می‌کند (دویدن و بالارفتن) تا توانایی‌های کلی (ورزشکار بودن). توصیف او از خود به‌طور غیرواقع‌بینانه‌ای مثبت است و اغلب می‌خواهد آنچه را که دارد نمایش دهد؛ آنچه را که درباره خودش **فکر می‌کند** تقریباً از آنچه **انجام می‌دهد** جدایی‌ناپذیر است. او تا پیش از حدود ۷ سالگی نمی‌تواند خود را با صفات کلی مثل محبوب، باهوش یا خنگ توصیف کند و بپذیرد که وجود هیجان‌های متعارض امکان‌پذیر است. می‌توان علی‌رغم برخورداری از خودپنداره‌ای مثبت، از خود انتقاد کرد.

در یکی از تحلیل‌های مبتنی بر نظریه نویژه‌ای، فرض بر این است که دگرگونی‌های ۵ تا ۷ سالگی در ۳ مرحله رخ می‌دهند که در واقع روند پیوسته‌ای دارند. در ۴ سالگی در مرحله نخست، عبارات او درباره خودش **بازنمایی‌های منفرد** (مجزا و یک‌بعدی) هستند. تفکر او از یک موضوع به موضوع دیگر بدون روابط منطقی جهش می‌کند. در این مرحله کودک نمی‌تواند تصور کند که داشتن دو هیجان همزمان امکان‌پذیر است. او قادر به میان‌وگرایی نیست، که تا حدودی ناشی از محدود بودن ظرفیت حافظه فعال اوست. تفکر او تابع اصل همه یا هیچ است و نمی‌تواند تشخیص دهد که **خود واقعی** (آنچه واقعاً هست) با **خود آرمانی** (آنچه که دوست دارد باشد) تفاوت دارد. به همین دلیل خودش را مظهر فضیلت و توانایی توصیف می‌کند. در حدود ۵ یا ۶ سالگی کودک وارد مرحله دوم می‌شود و شروع به برقراری ارتباط بین ابعاد مختلف خویشتن می‌کند: «می‌توانم تند بدوم، قوی هم هستم، می‌توانم روزی عضو یک تیم ورزشی شوم». با وجود این، این انگاره‌های بازنمودی (یعنی روابط منطقی بین بخش‌های مختلف خودانگاره) هنوز هم به شکل مثبت و به شیوه همه یا هیچ بیان می‌شوند. سومین مرحله، یعنی نظام‌های بازنمایی در دوران میان کودکی آغاز می‌شود. در این هنگام کودکان ویژگی‌های خاصی از خود را در یک مفهوم کلی و چندبعدی تلفیق می‌کنند و احساس خودارزشمندی در آن‌ها شکل می‌گیرد. با رنگ باختن تفکر همه یا هیچ، توصیفات او از خودش متعادل‌تر می‌شود: «در بازی‌های خوبی، اما در ریاضیات ضعیفم».

درک هیجان‌ها

درک هیجان‌ها به کودکان کمک می‌کند رفتارشان را در موقعیت‌های اجتماعی هدایت کنند و درباره احساسات خود صحبت نمایند و به آن‌ها امکان می‌دهد شیوه ابراز احساسات خود را کنترل کنند و نسبت به احساسات دیگران حساس باشند. بنابراین درک هیجان‌ها فرآیندی شناختی است که می‌تواند به عمل منجر شود. بین امنیت دلبستگی به مادر و درک هیجان‌های منفی دیگران، مثل ترس، خشم و غمگینی از سوی کودک همبستگی وجود دارد. **هیجان‌های معطوف به خود**: هیجان‌های معطوف به خود، مثل احساس گناه، شرمساری و غرور معمولاً در پایان سال سوم زندگی، پس از آنکه کودکان به خودآگاهی دست پیدا می‌کنند و معیارهای رفتاری تعیین‌شده از سوی والدینشان را می‌پذیرند، ظاهر می‌شوند. زیر پا گذاشتن معیارهای پذیرفته‌شده موجب احساس شرمساری یا گناه یا هردو می‌شود.

هیجان‌های همزمان: بخشی از سردرگمی کودکان خردسال در درک احساسات ناشی از ناتوانی در پذیرش این موضوع است که می‌توانند همزمان واکنش‌های هیجانی متفاوتی را تجربه کنند. تفاوت‌های فردی در درک هیجان‌های متعارض در ۳ سالگی آشکار می‌شود. کودکان در دوران میان کودکی درک بهتری از هیجان‌های همزمان به‌دست می‌آورند.

اریکسون: ابتکار در برابر احساس گناه

کانون سومین مرحله رشد از دیدگاه اریکسون، **ابتکار در برابر احساس گناه** است. در این مرحله، تعارض از احساس رو به رشد هدفمندی و عذاب وجدان فزاینده کودک درباره این برنامه‌ها ناشی می‌شود. این تعارض نشان‌دهنده شکاف بین دو بخش از شخصیت است: بخشی که هنوز کودک سرشار از نشاط و تمایل به امتحان کردن چیزهای تازه است و بخشی که در حال تبدیل شدن به بزرگسال و همواره در حال بررسی درستی انگیزه‌ها و اعمال است. کودکانی که تنظیم این انگیزه‌های متضاد را یاد می‌گیرند، از «ویژگی» **هدفمندی**، یعنی جرئت رویارویی با اهداف و پیگیری آن‌ها بدون بازداری بیش از حد ناشی از احساس گناه یا ترس از تنبیه برخوردار می‌شوند.

عزت نفس

عزت نفس بخش خودارزشیابی‌کننده خودپنداره است، یعنی قضاوتی است که کودکان درباره ارزشمندی کلی خود دارند. از دیدگاه نویژه‌ای، عزت نفس مبتنی بر توانایی شناختی در حال رشد کودکان برای توصیف و تعریف خودشان است.

تغییرات عزت‌نفس در جریان رشد و تحول: امروزه برای ارزیابی عزت‌نفس کودکان خردسال علاوه بر ارزیابی‌های شخصی، از گزارش‌های معلمان یا والدین یا بازی با عروسک‌ها نیز استفاده می‌شود. پژوهشگران خودبازنمایی‌های کودکان ۵ ساله را از دو مقیاس زیر اندازه‌گیری کرده‌اند:

۱- نیمرخ برداشت از خویشتن هارتر برای کودکان (SPPC) که خودارزشمندی کلی و همچنین برداشت‌های خاص درباره قیافه ظاهری، توانایی تحصیلی و ورزشی، مقبولیت اجتماعی و نحوه رفتار را شامل می‌شود.

۲- مصاحبه به کمک عروسک‌ها برای آشکار کردن برداشت کودک از نظرات دیگران درباره خودش، استفاده می‌شود.

عزت‌نفس در اوایل کودکی معمولاً تابع اصل همه یا هیچ است: «من خوبم» یا «من بدم».

عزت‌نفس مشروط: الگوی «درماندگی»: وقتی عزت‌نفس بالا است، کودک انگیزه پیشرفت دارد. ممکن است تفاوت‌های فردی در عزت‌نفس منوط به این باشد که کودکان ویژگی‌ها و صفات خود را ثابت و یا قابل تغییر می‌دانند. کودکانی که معتقدند ویژگی‌هایشان ثابت است اغلب عملکرد ضعیف یا عدم‌پذیرش اجتماعی را به نقائص شخصیتی خودشان نسبت می‌دهند و معتقدند نمی‌توانند آن‌ها را تغییر دهند. برعکس، کودکانی که عزت‌نفس بالایی دارند معمولاً شکست یا ناکامی را به عوامل خارج از خودشان یا عدم سعی و تلاش کافی نسبت می‌دهند.

جنسیت

هویت جنسی، به معنای آگاهی از مذکر یا مؤنث بودن و تمامی تبعات آن در یک جامعه خاص، جنبه مهمی از خودپنداره در حال رشد است.

تفاوت‌های جنسی

اصطلاح تفاوت‌های جنسی به تفاوت‌های روانشناختی یا رفتاری مردان و زنان اطلاق می‌شود. تفاوت‌های چشمگیر موجود میان نوزادان پسر و دختر، محدود است. یکی از نخستین تفاوت‌های رفتاری که در ۲ سالگی بروز می‌کند، تفاوت در نوع اسباب‌بازی‌ها و بازی‌های انتخابی و گزینش همبازی‌های همجنس است. در نمرات آزمون‌های هوش به‌طور کلی تفاوت‌های جنسی به چشم نمی‌خورد. با وجود این در نمرات مربوط به توانایی‌های اختصاصی تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. دختران معمولاً در تکالیف کلامی (اما نه در مقیاس‌ها)، محاسبات ریاضی و تکالیفی که نیاز به مهارت‌های حرکتی و ادراکی ظریف دارند بهتر عمل می‌کنند، درحالی‌که پسران بیشتر در توانایی‌های فضایی و استدلال ریاضی و علمی به شیوه انتزاعی بهتر هستند. برتری دختران در سرعت ادراک و سیالی کلام در دوران طفولیت و نوپایی آشکار می‌شود و توانایی برتر پسران در انجام عملیات ذهنی روی ارقام و اشکال و حل کردن مازها در نخستین سال‌های پیش‌دبستانی ظاهر می‌شود. سایر تفاوت‌ها تا پیش از نوجوانی یا بعد از آن آشکار نمی‌شود. واضح‌ترین تفاوت رفتاری پسران و دختران خردسال، پرخاشگری بیشتر در پسران است.

دیدگاه‌های موجود پیرامون رشد جنسی: طبیعت و تربیت

تفاوت‌های جنسی از کجا نشئت می‌گیرند و چرا برخی از آنها وابسته به سن هستند؟ تا این اواخر تأثیرگذارترین تبیین‌ها، بر تجربیات و انتظارات اجتماعی متفاوتی متمرکز بوده‌اند که پسران و دختران از ابتدای تولد با آنها مواجه می‌شدند. این تجربیات و انتظارات با سه جنبه هویت جنسی ارتباط دارند که عبارتند از: نقش‌های جنسی، پذیرش نقش جنسی و تصورات قالبی جنسی.

نقش‌های جنسی، رفتارها، علائق، نگرش‌ها، مهارت‌ها و صفات شخصیتی هستند که یک فرهنگ آن‌ها را برای مردان یا زنان مناسب می‌داند.

پذیرش نقش جنسی، فرایندی است که در اوایل کودکی رخ می‌دهد و کودکان به‌وسیله آن نقش‌های جنسی را آموخته و به دست می‌آورند، اما کودکان از لحاظ میزان پذیرش نقش‌های جنسی با یکدیگر تفاوت دارند.

تصورات قالبی جنسی، تعمیم‌های پیش‌پنداشته درباره رفتار مردانه یا زنانه هستند. برای مثال «همه زنان منفعل و وابسته و همه مردان پرخاشگر و مستقل‌اند». این تصورات در کودکان ۲/۵ تا ۳ ساله تا حدودی دیده می‌شوند و در ۵ سالگی به اوج خود می‌رسند. در اینجا چهار دیدگاه درباره رشد جنسیت را بررسی می‌کنیم که عبارت‌اند از: رویکردهای زیست‌شناختی، روانکاوی، شناختی و مبتنی بر اجتماعی شدن. اما هیچ‌کدام به‌طور کامل توضیح نمی‌دهند که چرا پسران و دختران از برخی جنبه‌ها متفاوت هستند و از برخی جنبه‌ها تفاوتی ندارند.

چهار دیدگاه پیرامون رشد جنسیت

نظریه‌ها	نظریه‌پردازان مهم	فرایندهای اصلی	عقاید اساسی
رویکرد زیست‌شناختی		ژنتیک، فعالیت عصب‌شناختی و هورمونی	بسیاری از تفاوت‌های رفتاری دو جنس ناشی از تفاوت‌های زیست‌شناختی است.
رویکرد روانکاوی نظریه روانی - جنسی	زیگموند فروید	حل و فصل تعارض‌های هیجانی ناهیشر	هویت جنسی زمانی شکل می‌گیرد که کودک با والد همجنس خود همانندسازی می‌کند.
رویکرد شناختی نظریه شناختی - رشدی	لارنس کلبِرگ	طبقه‌بندی خود	کودک وقتی متوجه دختر یا پسر بودن خود می‌شود، اطلاعات مربوط به رفتار را برحسب جنسیت خود دسته‌بندی می‌کند و بر همان اساس عمل می‌نماید.
نظریه طرحواره جنسی	ساندرا بَم، کارول لین مارتین، و چارلز اف. هالپورسون	طبقه‌بندی خود بر اساس پردازش اطلاعات فرهنگی	براساس نظریه طرحواره جنسی، کودک اطلاعات مربوط به رفتارهای جنسی مناسب برای پسران یا دختران را برحسب ارزش‌های فرهنگی حاکم بر جامعه سازماندهی و بر همان اساس عمل می‌کند. کودک برحسب جنسیت خود عمل می‌کند، زیرا فرهنگ او می‌گوید که جنسیت، طرحواره مهمی است.
رویکرد اجتماعی شدن نظریه اجتماعی - شناختی	آلبرت بندورا	سرمشق‌دهی، تقویت و آموزش	پذیرفتن نقش جنسی نتیجه تفسیر، ارزیابی و درونی ساختن معیارهای اجتماعی است.

بازی: مشغله اوایل کودکی

بازی، کار کودکان خردسال است و بر همه زمینه‌های رشد تأثیر دارد. پژوهشگران بازی کودکان را براساس **محتوا** (اینکه موقع بازی چه کار می‌کنند) و **بعد اجتماعی** آن (اینکه به تنهایی بازی می‌کنند یا با دیگران) طبقه‌بندی می‌کنند.

انواع بازی: بازی وانمودسازی یکی از چهار نوع بازی است که پیازه و دیگران آن‌ها را نشانه پیچیدگی شناختی روزافزون کودکان دانسته‌اند. ساده‌ترین شکل بازی که در دوران طفولیت آغاز می‌شود، **بازی کارکردی** فعال شامل حرکات ماهیچه‌ای تکراری (مثلاً قل دادن یا پرتاب و گرفتن توپ) است. دومین سطح پیچیدگی شناختی در **بازی سازنده** کودکان نوپا و پیش‌دستانی دیده می‌شود که شامل استفاده از اشیاء و مواد برای ساختن چیزی است (مثل نقاشی کشیدن). سومین سطح، **بازی وانمودسازی** است، که **بازی خیال‌پردازی**، **نمایشی** یا **تخیلی** نیز نامیده می‌شود و مبتنی بر کارکرد نمادین است که در اواخر سال دوم و در حدود پایان مرحله حسی - حرکتی ظاهر می‌شود و سپس با درگیر شدن هرچه بیشتر کودکان دبستانی در چهارمین سطح شناختی بازی، یعنی **بازی‌های رسمی** و **قاعده‌مند** (بازی‌های سازمان‌یافته با رویه‌ها و جریمه‌های مشخص، مثل لی‌لی) رو به کاهش می‌رود.

کودکانی که اغلب اوقات به بازی‌های تخیلی می‌پردازند معمولاً همکاری بیشتری با سایر کودکان دارند و از کودکانی که به چنین بازی‌هایی نمی‌پردازند محبوب‌تر و شادتر هستند. کودکانی که زیاد تلویزیون تماشا می‌کنند گرایش کمتری به بازی تخیلی دارند.

بعد اجتماعی بازی

میلر دبی. پارتن، شش نوع بازی اولیه را که از لحاظ میزان اجتماعی بودن با یکدیگر تفاوت داشتند، شناسایی کرد. او پی برد که با بزرگ‌تر شدن کودکان بازی آن‌ها اجتماعی‌تر می‌شود.

انواع بازی‌های اجتماعی و غیراجتماعی کودکان از دیدگاه پارتن

- ۱- **رفتار بی‌هدف:** به نظر می‌رسد کودک بازی نمی‌کند، اما به هر چیزی که توجه او را موقتاً جلب کند نگاه می‌کند.
- ۲- **رفتار تماشاچی:** بیشتر وقت کودک صرف تماشای بازی سایر کودکان می‌شود، با آن‌ها صحبت می‌کند یا توصیه ارائه می‌دهد اما وارد بازی نمی‌شود.
- ۳- **بازی مستقل تنها:** کودک به تنهایی با اسباب‌بازی‌هایی که متفاوت از کودکان بغل‌دستی است بازی می‌کند و تلاشی برای نزدیک شدن به آن‌ها نمی‌کند.
- ۴- **بازی موازی:** کودک به‌طور مستقل و با اسباب‌بازی‌های مشابه در کنار دیگران بازی می‌کند، نه با آن‌ها و سعی نمی‌کند بر بازی آن‌ها تأثیر بگذارد.
- ۵- **بازی ارتباطی:** کودک با کودکان دیگر بازی می‌کند. تبادل اسباب‌بازی می‌کنند، همدیگر را دنبال می‌کنند، اما هیچ سازمان‌یافتگی پیرامون هدفی دیده نمی‌شود. هر کودکی به میل خود عمل می‌کند و بیشتر به ماندن در کنار کودکان دیگر علاقه دارد تا به خود فعالیت‌ها.
- ۶- **بازی جمعی یا سازمان‌یافته مکمل:** کودک در گروهی که برای هدفی تشکیل شده است بازی می‌کند. یک یا دو کودک فعالیت‌ها را هدایت می‌کنند. کودکان به وسیله تقسیم کار نقش‌های مختلفی به عهده می‌گیرند و تلاش‌های یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

تأثیر جنسیت بر بازی

از دیدگاه تکاملی، تفاوت‌های جنسی در بازی کودکان نوعی تمرین رفتارهای بزرگسالی تلقی می‌شود که برای تولیدمثل و بقا اهمیت دارند. بازی‌های خشن پسران بازتاب رقابت مردان برای کسب برتری و مقام و پیدا کردن همسر مناسب است. بازی فرزندپروری دختران آن‌ها را آماده مراقبت از کودکان می‌کند. **فرزندپروری و انواع شیوه‌های انضباطی:** انضباط به روش‌های آموزش منش، خویشتنداری و ارزش‌های اخلاقی و رفتار اطلاق می‌شود. انضباط می‌تواند ابزار نیرومندی برای اجتماعی کردن با هدف ایجاد انضباط شخصی باشد.

فنون رفتاری: تقویت و تنبیه

کودکان معمولاً از تقویت رفتار خوب بیشتر یاد می‌گیرند. تقویت‌های بیرونی ممکن است محسوس (مثل شیرینی و پول) یا نامحسوس (مثل لبخند) باشند. تقویت هرچه باشد، باید کودک آن را ارزشمند تلقی کند و سرانجام آنکه رفتار باید با پاداش **درونی** یا همان احساس لذت یا موفقیت همراه باشد. با وجود این گاهی تنبیه (مثل منزوی کردن، یا محروم کردن از امتیازها) ضروری است. اگر تنبیه پیوسته و فوری ارائه شود و به وضوح با رفتار نامطلوب رابطه داشته باشد ممکن است مؤثر واقع شود. تنبیه باید به آرامی، در خفا و با هدف دستیابی به تمکین و نه ایجاد احساس گناه، اعمال شود. تنبیه اگر با یک توضیح کوتاه و ساده همراه باشد، بیشتر کارایی دارد، با وجود این بعضی از تنبیه‌ها ممکن است نتیجه معکوس داشته باشند. **تنبیه بدنی:** بنا به تعریف عبارت است از: توسل به زور با هدف ایجاد درد در کودک (بدون اینکه آسیبی به وی وارد شود) به منظور اصلاح یا کنترل رفتار او. تنبیه بدنی می‌تواند پیامدهای منفی جدی در پی داشته باشد و نباید اعمال شود.

اعمال قدرت، مجاب کردن و دریغ کردن محبت

پژوهش‌های جدید به ۳ مقوله گسترده‌تر انضباطی پرداخته‌اند که عبارتند از: **اعمال قدرت**، **مجاب کردن** و **دریغ کردن محبت**. هدف **اعمال قدرت** متوقف کردن یا جلوگیری از رفتار نامطلوب از طریق اعمال کنترل فیزیکی یا کلامی والدین شامل درخواست کردن، تهدید، بازپس‌گیری امتیازها، زدن به پشت و سایر انواع تنبیه است.

روش‌های مجاب کردن برای تشویق رفتار مطلوب (یا جلوگیری از رفتار نامطلوب) به وسیله ارائه استدلال برای کودک طراحی شده‌اند و شامل تعیین حدود، نشان دادن پیامدهای منطقی یک عمل، توضیح دادن، بحث کردن و پرسیدن نظر کودک می‌باشند درباره اینکه چه چیزی عادلانه است. **دریغ کردن محبت** ممکن است در قالب نادیده گرفتن، منزوی کردن یا نشان دادن ناخشنودی از کودک صورت گیرد.

مباحث فرزندپروری: نظم‌بخشی مشترک و انضباط

دوره میان‌کودکی یک مرحله گذار در نظم‌بخشی مشترک است. در این دوره قدرت بین کودک و والدین تقسیم می‌شود، بدین معنا که والدین نظارت می‌کنند، اما کودکان لحظه به لحظه خودگردانی را تعریف می‌کنند. انتقال به مرحله نظم‌بخشی مشترک بر نحوه برخورد والدین با مسئله انضباط کودکان تأثیر می‌گذارد. احتمال اینکه والدین کودکان مدرسه‌ای از شیوه انضباطی مجاب کردن که شامل استدلال کردن است استفاده کنند، بیشتر است.

خانواده‌های فرزندپذیر: در سال‌های اخیر فرزندخواندگی آشکار که در آن طرفین به درمیان گذاشتن اطلاعات با یکدیگر می‌پردازند یا باهم ارتباط مستقیم دارند، رایج‌تر شده است. در یک زمینه‌یابی به‌عمل آمده، به‌نظر می‌رسید که بین آشکار بودن یا نبودن فرزندخواندگی با سازگاری کودکان یا رضایت والدین هیچ ارتباطی وجود ندارد.

وقتی والدین از هم طلاق می‌گیرند: عوامل مؤثر بر سازگاری کودک با مسئله طلاق عبارتند از: سن یا میزان رشدیافتگی کودک، جنسیت، خلق‌وخو و سازگاری اجتماعی و روانشناختی پیش از وقوع طلاق.

حضانت مشترک، بدین معناست که پدر و مادر هر دو سرپرستی کودک را برعهده داشته باشند. هنگامی که والدین حضانت مشترک **قانونی** دارند، هر دو حق دارند در مورد رفاه کودک تصمیم‌گیری کنند و مسئولیت این کار با هر دو می‌باشد. زمانی که والدین حضانت مشترک **فیزیکی** دارند، کودک باید نیمی از مدت را با پدر و نیم دیگر آن را با مادر زندگی کند. مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده موفقیت حضانت مشترک، میزان تعارض والدین با یکدیگر است.

زندگی با ناپدری یا نامادری: خانواده ناتنی با خانواده (طبیعی) متفاوت است. این خانواده چارچوب وسیع‌تری دارد که ممکن است حتی تا بستگان چهار والد (زوجی که ازدواج مجدد کرده‌اند، به اضافه یک یا دو همسر قبلی) را نیز در برگیرد؛ عوامل فشارزا نیز در این خانواده‌ها بسیار زیاد است.

زندگی با والدین همجنس‌خواه: بین والدین همجنس‌خواه و دگرجنس‌خواه از لحاظ سلامت هیجانی یا مهارت‌ها و نگرش‌های فرزندپروری تفاوت قطعی و بارزی وجود ندارد. احتمال اینکه فرزندان والدین همجنس‌خواه، خود همجنس‌خواه شوند یا دستخوش سردرگمی هویت جنسی شوند، بیش از فرزندان والدین غیرهمجنس‌خواه نیست.

اثرات مثبت و منفی روابط با همسالان

کودکان ضمن مقایسه خود با سایر همسالان‌شان، به برداشت واقع‌بینانه‌تری از توانایی‌های خود دست پیدا می‌کنند و احساس واضح‌تری از خودکارآمدی‌شان پیدا می‌کنند. گروه همسالان به کودکان کمک می‌کند تا نحوه کنار آمدن در اجتماع را بیاموزند، یعنی یاد بگیرند چگونه نیازها و خواسته‌های خود را با نیازها و خواسته‌های دیگران انطباق دهند، چه موقع انعطاف نشان دهند و چه وقت قاطعانه برخورد کنند.

گروه همسالان اثرات منفی نیز دارد. معمولاً در همراهی با گروه همسالان است که کودکان دزدی از مغازه‌ها، استفاده از انواع داروها و سایر رفتارهای ضداجتماعی را آغاز می‌کنند. کودکان در سنین پیش از نوجوانی در برابر فشار واردشده از سوی همسالان در جهت همنوایی بسیار آسیب‌پذیر هستند و ممکن است چنین فشاری یک کودک مشکل‌آفرین را تبدیل به یک کودک بزه‌کار کند. همنوایی زمانی ناسالم است که مخرب باشد یا افراد را تشویق کند که برخلاف قضاوت خودشان (که بهتر است) عمل کنند. ممکن است تأثیر منفی دیگر گروه همسالان گرایش به تقویت **پیش‌داوری**، یعنی نگرش‌های نامطلوب در قبال «افراد خارج از گروه» به ویژه اعضای گروه‌های قومی یا نژادی خاص باشد.

محبوبیت

در دوره میان‌کودکی، محبوبیت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. ارتباط با همسالان در دوره میان‌کودکی عاملی قدرتمند در پیش‌بینی سازگاری آتی کودک است. معمولاً کودکان مدرسه‌ای که مورد علاقه همسالانشان هستند در نوجوانی سازگاری خوبی دارند. معمولاً بین پیشرفت تحصیلی و کفایت اجتماعی رابطه‌ای دوسویه وجود دارد.

دوستی

ممکن است کودکان بخش زیادی از وقت آزاد خود را در گروه بگذرانند، اما دوستی‌های آن‌ها ماهیتی کاملاً انفرادی دارند. کودکان در کنار دوستانشان معاشرت و همکاری را می‌آموزند و درباره خود و دیگران چیزهایی را یاد می‌گیرند.

مراحل دوستی از دیدگاه سلمن

مرحله	توصیف	مثال
مرحله ۰: همبازی موقت (۳ تا ۷ سالگی)	در این سطح از دوستی تمایز نایافته، کودکان خودمحور هستند و نمی‌توانند دیدگاه دیگران را در نظر بگیرند؛ آن‌ها معمولاً فقط به آنچه خود از یک رابطه می‌خواهند می‌اندیشند. بیشتر کودکان بسیار خردسال دوستان خود را براساس قربت فیزیکی تعریف می‌کنند و تنها برای ویژگی‌های مادی یا فیزیکی آن‌ها ارزش قائل می‌شوند.	«او در خیابان ما زندگی می‌کند» یا «او بازی پاور رنجر را دارد»
مرحله ۱: مساعدت یک جانبه (۴ تا ۹ سالگی)	در این سطح از دوستی یک جانبه، «دوست خوب» کسی است که کاری را می‌کند که کودک از یک دوست می‌خواهد.	«اون دیگه دوست من نیست، چون وقتی ازش خواستم با من بیاد، نیامد» یا «اون دوست منه چون هر وقت بخوام پاک‌کنش را قرض بگیرم می‌گه باشه.»
مرحله ۲: مشارکت دو جانبه در روزهای خوشی (۶ تا ۱۲ سالگی)	این سطح از دوستی دو طرفه، با مرحله ۱ همپوشی دارد. این مرحله شامل بده‌بستان می‌شود، اما هنوز بیشتر در خدمت بسیاری از علائق شخصی جداگانه است تا علائق مشترک دو دوست.	«ما با هم دوستیم، ما برای هم برخی از کارها را انجام می‌دهیم» یا «دوست کسی است که وقتی کس دیگری را برای بازی کردن ندارید با شما بازی می‌کند.»



مرحله ۳: روابط مشترک دوجانبه و صمیمانه (۹ تا ۱۵ سالگی)	در این سطح از روابط متقابل، کودکان دوستی را به عنوان پدیده‌ای در نظر می‌گیرند که به خودی خود وجود دارد و عبارت است از رابطه‌ای مستمر، نظام‌دار و مستلزم پابندی که با چیزی بیشتر از انجام دادن کارهایی برای یکدیگر همراه است. دوستان به یکدیگر تعلق دارند و صرفاً از یکدیگر توقع دارند.	«دوست نزدیک شدن با کسی، زمان زیادی می‌برد، بنابراین اگر بفهمی که دوست به دنبال یافتن دوستان دیگری هم هست، واقعاً حالت گرفته می‌شود»
مرحله ۴: وابستگی متقابل خودمختار (از ۱۲ سالگی آغاز می‌شود)	در این مرحله از وابستگی متقابل ، کودکان نیازهای دوستان به وابستگی و خودمختاری را محترم می‌شمارند.	«دوستی خوب، یک تعهد واقعی است، ریسکی که باید بکنید؛ باید حمایت کنید، اعتماد کنید و فداکاری کنید، اما باید توانایی گذشت کردن را هم داشته باشید»

پرخاشگری و قلدری

در خلال سال‌های مدرسه پرخاشگری کاهش می‌یابد و شکل آن نیز تغییر می‌کند. **پرخاشگری خصمانه** (پرخاشگری به منظور آسیب‌رساندن به هدف) تا حدود زیادی جای **پرخاشگری ابزاری** (پرخاشگری به منظور دستیابی به هدف) را که صفت بارز دوره پیش دبستانی است، می‌گیرد.

پرخاشگری آشکار (آزار جسمانی یا تهدید کلامی) نسبت به **پرخاشگری رابطه‌ای** یا اجتماعی کاهش می‌یابد. پرخاشگری رابطه‌ای را می‌توان در اشکال ظریف و غیرمستقیمی چون «کنار گذاشتن» یا شایعه‌پراکنی در مورد فردی دیگر و نیز تلافی کردن مستقیم مشاهده کرد. کودکان ۹ ساله و بزرگ‌تر، این‌گونه رفتارها را «هدفدار» می‌دانند؛ آن‌ها تشخیص می‌دهند که این رفتارها از خشم ناشی می‌شوند و هدف آن‌ها آسیب رساندن به سایرین است.

پرخاشگری و پردازش اطلاعات اجتماعی: چه چیزی سبب پرخاشگری می‌شود؟ ممکن است یکی از پاسخ‌ها در نحوه پردازش اطلاعات اجتماعی از سوی آن‌ها نهفته باشد؛ اینکه به چه وجهی از محیط اجتماعی توجه می‌کنند، و چگونه آنچه را درک می‌کنند، تعبیر و تفسیر می‌کنند. ممکن است کودکی که ناگهان در صف هل داده می‌شود، تصور کند که کودک دیگر به عمد او را هل داده است و دست به پرخاشگری خصمانه (که به آن **پرخاشگری واکنشی** نیز می‌گویند) بزند. این کودکان غالباً دچار **سوگیری اسنادی خصمانه**، یا **اسناد قصد خصمانه** هستند. آنها تصور می‌کنند که سایر کودکان سعی دارند به آن‌ها آسیب بزنند و با عصبانیت به قصد تلافی یا دفاع از خود، حمله می‌کنند.

کودکانی که پرخاشگری ابزاری (یا **پیش‌گستر**) نشان می‌دهند، زور و اعمال فشار را شیوه‌های مؤثری برای دست یافتن به آنچه می‌خواهند، تلقی می‌کنند. آن‌ها حساب‌شده عمل می‌کنند، نه از روی عصبانیت. بر اساس نظریه یادگیری اجتماعی، آن‌ها پرخاشگری می‌کنند زیرا انتظار دارند برای کارشان مورد تشویق قرار بگیرند و هنگامی که تشویق می‌شوند، باورشان درباره اثربخش بودن پرخاشگری تقویت می‌شود. به این دو گروه باید کمک کرد تا شیوه پردازش اطلاعات اجتماعی خود را تغییر دهند، طوری که دیگر پرخاشگری را موجه یا اثربخش ندانند. معمولاً پرخاشگری ابزاری در صورتی که تقویت نشود، متوقف می‌گردد. در مطالعات آزمایشی و طولی، وجود رابطه‌ای علی میان تماشای پرخاشگری در تلویزیون و مبادرت به پرخاشگری به تأیید رسیده است. پژوهش‌های کلاسیک یادگیری اجتماعی حاکی از آنند که کودکان از الگوهایی که در فیلم‌ها نمایش داده می‌شوند، حتی بیشتر از الگوهای زنده تقلید می‌کنند.

افراد قلدر و قربانیان آن‌ها: پرخاشگری زمانی تبدیل به قلدری می‌شود که عمداً و به طور دائم، معطوف به یک هدف خاص، مثلاً یک قربانی است که معمولاً ضعیف، آسیب‌پذیر و بی‌دفاع می‌باشد. دوره میان‌کودکی زمان اوج قلدری است. احتمال قلدر شدن به تدریج در خلال دوران میان‌کودکی و نوجوانی کاهش می‌یابد.

بهداشت روانی

واژه بهداشت روانی تا حدی بی‌معنا است، زیرا معمولاً منظور از آن سلامت هیجانی است. بعضی از کودکان از نظر هیجانی رشد بهنجاری ندارند.

اختلالات شایع هیجانی

اضطراب و اختلالات خلقی (احساس غم، اندوه، بی‌ارزش بودن، عصبی بودن، ترس، یا تنهایی) و **اختلالات رفتار تخریبی** (پرخاشگری، لجبازی یا رفتار ضداجتماعی) از جمله شایع‌ترین این اختلالات هستند.

اختلالات رفتار تخریبی: قشقرق و لجبازی و رفتارهای جنجالی، خصومت‌آمیز و آزاردهنده عمدی که بین کودکان ۴ و ۵ ساله شایع هستند، معمولاً در دوره میان‌کودکی از بین می‌روند. اما اگر این الگوی رفتاری تا ۸ سالگی ادامه پیدا کند، ممکن است کودک (معمولاً پسران) مبتلا به **اختلال نافرمانی - لجبازی (ODD)** تشخیص داده شود، یعنی الگوی از لجبازی، نافرمانی، و خصومت نسبت به مراجع قدرت بزرگسال. کودکان مبتلا به ODD همیشه در حال جنگ و دعوا، جار و جنجال، شکستن اشیاء، غرغر کردن به دیگران می‌باشند و عصبانی هستند و معمولاً آستانه تحمل بزرگسالان را می‌آزمایند. بعضی از کودکان مبتلا به ODD به الگوی پایدار و تکرارشونده از اعمال پرخاشگرانه و ضداجتماعی نظیر فرار از مدرسه، آتش‌افروزی، دروغ‌گویی، جنگ و دعوا، تخریب‌گری، تجاوز به عنف یا روسپی‌گری، و استفاده از اسلحه روی می‌آورند؛ این الگو **اختلال سلوک (CD)** نام دارد. بسیاری از کودکان مبتلا به CD به اختلال کمبود توجه / بیش‌فعالی (ADHD) نیز دچارند.

هراس از مدرسه و دیگر اختلالات اضطرابی: کودکان مبتلا به **هراس از مدرسه** ترسی غیرواقع‌بینانه از رفتن به مدرسه دارند که ممکن است شکلی از اختلال اضطراب جدایی یا **هراس اجتماعی** باشد.

اختلال اضطراب جدایی، اختلالی است مشتمل بر اضطراب مفرط در ارتباط با جدایی از خانه یا افرادی که کودک به آن‌ها دلبستگی دارد و دست‌کم چهار هفته ادامه می‌یابد. اختلال اضطراب جدایی در حدود ۴ درصد از کودکان و نوجوانان کم سن و سال را مبتلا می‌کند و ممکن است تا سنین دانشگاه نیز تداوم یابد. بیشتر این کودکان متعلق به خانواده‌های با محبتی هستند که از پیوندهای خانوادگی نزدیکی برخوردارند. ممکن است این اختلال پس از مرگ یک حیوان خانگی، یک بیماری، یا رفتن به یک مدرسه جدید رخ دهد. در بسیاری از کودکان مبتلا به اختلال اضطراب جدایی نشانه‌هایی از افسردگی نظیر غم و اندوه، گوشه‌گیری، بی‌تفاوتی، یا مشکل در تمرکز نیز به چشم می‌خورند.

این امکان نیز وجود دارد که هراس از مدرسه شکلی از هراس اجتماعی، یعنی ترس بیش از حد یا اجتناب از موقعیت‌های اجتماعی باشد. از آنجا که هراس‌های اجتماعی شیوع خانوادگی دارند، این احتمال وجود دارد که مؤلفه‌ای ژنتیکی در ابتلا به آن‌ها نقش داشته باشد. غالباً این هراس‌ها به دنبال تجارب آسیب‌زا بروز می‌کنند، مثل وقتی که از کودک می‌خواهند برای جواب دادن درس پای تخته بیاید و او ناگهان همه‌چیز از یادش می‌رود.

بعضی از کودکان به **اختلال اضطراب تعمیم‌یافته** مبتلا هستند، که بر بخش خاصی از زندگی آن‌ها مثل مدرسه یا روابط اجتماعی متمرکز نیست. این کودکان تقریباً درباره همه چیز نگرانند. آن‌ها معمولاً کمالگرا، مطیع، و از خود نامطمئن هستند؛ آن‌ها در پی تأیید شدن از سوی دیگران هستند. میزان شیوع اختلال وسواس فکری - عملی بسیار کمتر است، این اختلال شامل اضطراب ناشی از افکار، تصاویر ذهنی، یا تکانه‌های تکرار شونده و مزاحم است که غالباً منجر به رفتارهای آیینی اجباری می‌شود. شیوع اختلالات اضطرابی در میان دختران دو برابر پسران است. آسیب‌پذیری بیشتر جنس مؤنث در برابر اضطراب از حدود سن ۶ سالگی آغاز می‌شود.

افسردگی دوران کودکی: احساس دیرپای تنهایی و بی‌کسی می‌تواند علامت افسردگی دوران کودکی (یعنی نوعی اختلال خلقی که شدت آن بیشتر از ناراحتی موقتی و بهنجار است) باشد. نشانه‌های افسردگی نظیر ناتوانی در تمرکز و شاد بودن، خستگی، بی‌تفاوتی یا فعالیت شدید، گریستن، مشکلات خواب، احساس بی‌ارزشی، تغییر وزن، شکایات جسمانی یا افکار پی در پی مرگ یا خودکشی می‌باشد.

وجود پنج نشانه از این نشانه‌ها که دست‌کم دو هفته می‌تواند دوام داشته باشد، مبین وجود افسردگی باشد. چنانچه نشانه‌ها تداوم یابند، کودک باید تحت درمان روانشناختی قرار گیرد. علل دقیق افسردگی دوران کودکی مشخص نیست، مطالعات دوقلوها، نقش توارث در افسردگی دوران کودکی را نسبتاً کم یافته‌اند. غالباً افسردگی به هنگام انتقال کودکان از دوران ابتدایی به راهنمایی بروز می‌کند و ممکن است با افزایش فشار تحصیلی مرتبط باشد. به نظر می‌رسد که انتقال به دوره راهنمایی برای کودکانی که از احساس قوی خودکارآمدی برخوردار نیستند و خیلی برای موفقیت تحصیلی خود تلاش نکرده‌اند بسیار فشارزا و افسردگی‌آفرین باشد.

شیوه‌های درمان

روان‌درمانی فردی: درمانی روانشناختی که در آن یک درمانگر به صورت انفرادی با فردی که مشکل دارد ملاقات و او را درمان می‌کند. **خانواده‌درمانی**: نوعی درمان روانشناختی که در آن درمانگر به منظور تحلیل الگوهای عملکرد خانوادگی، کل خانواده را با هم ملاقات می‌کند. برخی اوقات کودکی که مشکلش خانواده را به جلسات درمان کشانده، سالم‌ترین عضو خانواده است که مشکل وی در واقع واکنشی است به موقعیت مشوش خانواده. **رفتاردرمانی**: رویکرد درمانی که از اصول نظریه یادگیری برای تشویق رفتارهای مطلوب یا از بین بردن رفتارهای نامطلوب استفاده می‌کند و به آن **اصلاح رفتار** نیز می‌گویند. رفتاردرمانی از شیوه‌های غیررفتاری مؤثرتر است.

بازی درمانی: رویکردی درمانی که در آن کودک به بازی آزاد می‌پردازد و درمانگر نیز او را مشاهده می‌کند و گهگاه اظهارنظر می‌کند سؤالاتی می‌پرسد، یا پیشنهادهاتی ارائه می‌دهد.

هنردرمانی: رویکردی درمانی که به کودک امکان می‌دهد، با استفاده از ابزارهای مختلف هنری بدون آنکه احساسات ناراحت‌کننده خود را بیان کند، آن‌ها را ابراز نماید. این شیوه می‌تواند به کودکانی که از مهارت‌های کلامی و مفهومی پایینی برخوردارند، یا ضربه عاطفی سختی را متحمل شده‌اند، در بیان احساساتشان کمک کند. **دارودرمانی**: تجویز دارو جهت درمان اختلالات هیجانی. این شیوه درمانی غالباً با یکی از شیوه‌های روان‌درمانی همراه می‌شود.

در مطالعات متعدد مشخص شده که تأثیر اکثر داروهای ضدافسردگی در درمان افسردگی کودکان و نوجوانان، بیشتر از دارونماها نیست. استفاده از داروهای محرکی نظیر متیل فنیدات (ریتالین) در درمان ADHD و بازدارنده‌های انتخابی بازجذب سروتونین (SSRIها) در درمان وسواس فکری - عملی، افسردگی و اختلالات اضطرابی، دو مورد استثنا در این زمینه به‌شمار می‌آیند که اثربخشی آن‌ها به اثبات رسیده است. نتایج آزمایش تصادفی کنترل‌شده‌ای، حاکی از آن بود که فلوکستین (پروزاک) (مقبول‌ترین دارو از گروه SSRIها) بر دارونماها برتری دارد. این دارو از سایر طبقات داروها مطمئن‌تر است و اثرات جانبی قابل تحمل‌تری دارد. اما پروزاک می‌تواند اختلالات خواب و تغییرات رفتاری ایجاد کند و اثرات درازمدت آن ناشناخته‌اند. همچنین این نگرانی نیز وجود دارد که ممکن است SSRIها به جای آنکه به همراه درمان روانشناختی مورد استفاده قرار گیرند، به جای آن‌ها استفاده شوند.

فشار روانی و تاب‌آوری: عوامل حفاظت‌کننده

فشار روانی (استرس) واکنشی است به فشارهای جسمانی یا روانشناختی که به فرد وارد می‌شوند. رویدادهای فشارزا، یا **استرسورها** (یعنی تجربی که سبب بروز فشار روانی می‌شوند) بخشی جدایی‌ناپذیر از دوران کودکی به‌شمار می‌روند و بیشتر کودکان نحوه مقابله با آنها را یاد می‌گیرند.

عزت نفس چیست؟

عزت نفس یا حرمت نفس به احساس ارزشمندی و توجه به خود اشاره دارد که در اثر الگوهای درونی و تجارب بیرونی حاصل می‌آید. حرمت نفس اعتقاد و باوری است که افراد درباره اهمیت و ارزش خود دارند. همان‌گونه که بدن و جسم افراد استخوان و اسکلت‌بندی دارد روان انسان هم نیاز به اسکلت‌بندی دارد و اسکلت‌بندی روان انسان برعهده عزت نفس یا حرمت نفس است. بدون عزت نفس، روان انسان دوام نخواهد داشت و متزلزل و آشفته است. حرمت نفس بالا نشان‌دهنده احساسات شخصی خاصی است که به آسانی تحت تأثیر موانع، تعرض‌ها و دیدگاه‌های منفی در مورد توانایی‌ها یا ظاهر قرار نمی‌گیرد. حرمت نفس بالا به اعتماد به نفس منجر می‌شود که تصمیم‌گیری خوب و مستقلانه و برخورد مناسب با تعارضات بین فردی را تسهیل می‌نماید. عزت نفس افراد در محیط حمایت‌کننده و مثبت تقویت می‌شود. عزت نفس پایین یکی از عوامل بازدارنده رشد اجتماعی است. با این حال افراد برخوردار از عزت نفس بالا نیز دچار رشد اجتماعی مختل می‌شوند. عزت نفس افراد، متأثر از تجارب، رویدادها و شرایط زندگی آنان است. با این حال حرمت نفس چیزی است که افراد می‌توانند از طریق تجربه آن را کنترل نمایند. برای داشتن حرمت نفس بالا افراد باید اول بدانند چه چیزی در آنان احساسات خوب به وجود می‌آورد و سپس به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که این نوع رویدادها در زندگیشان رخ دهد.

به‌طور کلی میزان عزت نفس در طول دوران نوجوانی به همراه سن افزایش می‌یابد البته بین دختر و پسر، از نظر تحول عزت نفس تفاوت‌هایی وجود دارد. براساس یکی از جدیدترین تحقیقاتی که بر روی ۳۰۰۰ نوجوان انجام گرفته است دختران نوجوان در مقایسه با پسران نوجوان، عزت نفس ضعیف‌تر و انتظارات زندگی پایین‌تری دارند و از نظر اعتماد به نفس و اعتماد به توانایی‌های خود نیز در سطح پایین‌تری قرار دارند. در دبستان اکثر دختران اعتماد به نفس دارند، خود را تأیید می‌کنند و درباره هویت خود دیدی مثبت نشان می‌دهند. اما در آغاز نوجوانی کمتر از یک سوم آن‌ها این ادراک را حفظ می‌کنند. البته در عزت نفس پسران نیز افت دیده می‌شود اما نسبت‌های آنان متفاوت است. مثلاً ۶۷ درصد پسران دبستانی اظهار می‌دارند که از آنچه هستند راضی‌اند درحالی‌که در سطح دبیرستان، ۴۶ درصد پسران این پاسخ را می‌دهند. در مورد دختران این نسبت به ترتیب ۶۰ و ۲۹ درصد به نظر می‌رسد که البته به تدریج که کودکان به سوی نوجوانی می‌روند ممکن است دریابیم که پذیرش اجتماعی توسط همسالان به‌طور فزاینده‌ای نقش مهمی در شکل‌گیری عزت نفس کلی نوجوانان دارد. در نهایت اینکه در نتیجه بلوغ زودرس در دختران به این علت که آن‌ها باور دارند از سوی گروه پذیرفته نخواهند شد، حس ارزشمندی و مطلوبیت خود را از دست می‌دهند، اما این قاعده در مورد پسران برعکس است و بلوغ زودرس حس قدرت، انکا به خود و ارزشمندی آن‌ها را بالاتر می‌برد.

نوجوانان و والدین

فرزندپروری قاطع و اطمینان‌بخش سبب تحکیم و تقویت خودانگاره نوجوان می‌شود. وقتی نوجوانان تصور می‌کردند که والدینشان سعی در کنترل تجارب روانشناختی آن‌ها دارند، بیشتر از زمانی که والدین سعی می‌کردند رفتارهای آن‌ها را کنترل کنند، به لحاظ هیجانی آسیب می‌دیدند. نوجوانانی که والدینی سختگیر داشتند معمولاً خویشتندار و خودگردان می‌شدند و عادات مطالعاتی و شخصی خوبی کسب می‌کردند؛ نوجوانانی که از آزادی عمل روانشناختی بیشتری برخوردار بودند، معمولاً اعتماد به نفس بالایی داشتند و در هر دو زمینه تحصیلی و اجتماعی از قابلیت و شایستگی مناسبی برخوردار بودند. حامی بودن والدین می‌تواند از ساختار خانواده مهم‌تر باشد.

نوجوانان و همسالان

تأثیر گروه همسالان در اوایل نوجوانی بیش از هر زمان دیگری است؛ این تأثیر معمولاً در ۱۲ الی ۱۳ سالگی به اوج خود می‌رسد. در مطالعات گروه‌سنجی، معمولاً از کودکان خواسته می‌شود همکلاسی‌هایی که بیشتر از همه دوستانشان دارند و همکلاسی‌هایی که کمتر از همه دوستانشان دارند را نام ببرند. با استفاده از این مطالعات پنج وضعیت در میان گروه همسالان مشخص می‌شود:

محبوب (نوجوانانی که رأی‌های مثبت بسیاری می‌آورند)، **مطرود** (نوجوانانی که رأی‌های منفی بسیاری می‌آورند)، **فراموش شده** (نوجوانانی که رأی‌های مثبت و منفی اندکی می‌آورند)، **بحث‌انگیز** (نوجوانانی که رأی‌های مثبت و منفی بسیاری می‌آورند)، و **میانگین** (نوجوانانی که تعداد معقولی رأی مثبت و در کنار آن تعداد معقولی رأی منفی می‌آورند).

درباره نوجوانان بحث‌انگیز، نظر معلمان متفاوت از نظر همسالان بود. احتمالاً به دلیل اینکه این نوجوانان معمولاً عملکرد تحصیلی خوبی دارند. دوستی‌ها: تأکید نوجوانان بر صمیمیت، وفاداری و رازداری، مشخصه انتقال به روابط دوستانه مشابه روابط دوستانه در دوران بزرگسالی است. افزایش صمیمیت در دوستی‌های نوجوانان نشان‌دهنده رشد شناختی و نیز هیجانی آن‌ها است. معمولاً پسران از طریق رقابت با دوستانشان و دختران از طریق کمک کردن به آن‌ها عزت نفس پیدا می‌کنند.

نوجوانان مشکل‌آفرین: رفتار ضد اجتماعی و بزهکاری نوجوانان

بزهکار شدن: نحوه تعامل عوامل تأثیرگذار

شیوه فرزندپروری والدین بر انتخاب گروه همسالان و دوستان تأثیرگذار است. نحوه صحبت کردن نوجوانان بزهکار درباره قانون‌شکنی‌های خود و خندیدن و پوزخند زدن آن‌ها به این کارهایشان و نیز سر تکان دادن‌های زیرکانه آن‌ها به علامت تأیید یکدیگر، بخشی از آن چیزی است که «انحراف‌آموزی» نام گرفته است. بزهکاری حدوداً در سن ۱۵ سالگی به اوج خود می‌رسد. نوجوانانی که جایگزین مناسبی برای بزهکاری پیدا نمی‌کنند ممکن است برای همیشه سبک زندگی ضد اجتماعی را در پیش گیرند.

برنامه‌هایی که در پیشگیری از رفتارهای ضد اجتماعی و بزهکاری به نتایج درازمدت قابل توجهی دست یافته‌اند، عبارتند از: پروژه پیش‌دبستانی پری، پروژه پژوهشی رشد خانواده سیراکیوز، پروژه رفاه کودکان ییل و مرکز رشد والد و کودک هوستون. این برنامه‌ها با تحت تأثیر قرار دادن تعاملات موجود میان منزل و مدرسه یا مرکز نگهداری کودک، در سطح مزوسستم الگوی بران‌فن برنر عمل کردند، و گامی نیز فراتر و به اگزوسستم برداشتند چون سبب شکل‌گیری حمایتی از والدین شدند و آن‌ها را با والدین دیگر و خدمات اجتماعی، از جمله خدمات مراقبتی پیش و پس از تولد و خدمات مشاوره تحصیلی و شغلی، مرتبط ساختند. اجرای برنامه مراکز کودک - والد، برنامه‌ای پیش‌دبستانی برای کودکان فقیر است که با ارائه خدمات ویژه تا سن ۹ سالگی دنبال می‌شود. نوجوانان بزهکار و نوجوانانی که در معرض خطر بزهکار شدن قرار دارند معمولاً در مرحله دوم «نظریه کلب‌رگ» قرار دارند.

(سراسری ۸۸)

مثال ۱: در بین دخترانی که به اختلال بی‌اشتهایی روانی مبتلا می‌شوند، کدام ویژگی بیشتر مشاهده شده است؟

- (۱) سلطه‌جویی (۲) کمال‌طلبی (۳) خودشیفتگی (۴) رقابت‌جویی

پاسخ: گزینه «۲» از نگاه پژوهشگران ریشه اختلال بی‌اشتهایی عصبی، یعنی میل به لاغرماندن و ترس از چاقی، کمال‌گرایی است.

مثال ۲: خودکشی در دو تیپ از نوجوانان روی می‌دهد. گروه اول شامل نوجوانانی است که باهوش و گوشه‌گیرند. در گروه دوم چه نوع ویژگی

(سراسری ۹۴)

مشاهده شده است؟

- (۱) زودانگیزگی (۲) از خودبیگانگی (۳) ابهام نقش (۴) گرایش ضداجتماعی

پاسخ: گزینه «۴» خودکشی در دوتیپ از نوجوانان شایع است: افراد باهوش و درون‌گرا، افراد با تیپ بزه‌کار و ضداجتماعی.

(سراسری ۹۴)

مثال ۳: افسردگی درون‌زاد (endogenous depression) از کجا ناشی می‌شود؟

- (۱) واکنش به محیط (۲) ابهام نقش فرهنگی (۳) باورها و احساسات (۴) خودبیمارانگاری

پاسخ: گزینه «۳» افسردگی درون‌زاد نشان‌دهنده افسردگی مالیخولیایی است که حاصل مشکلات زیستی - روانی نظیر کاهش سروتونین یا باورهای غلط است.

مثال ۴: به اعتقاد کلبِگ، اینکه افراد نمی‌توانند مراحل رشد اخلاقی را به‌صورت یک در میان یا مختلط سپری کنند، به کدام مورد اشاره دارد؟ (سراسری ۹۸)

- (۱) تسلسل عمومی (۲) وحدت سلسله مراتبی (۳) کلیت ساختار یافته (۴) تسلسل غیرقابل تغییر

پاسخ: گزینه «۴» مراحل کلبِگ معیارهای مرحله‌ای رشد ذهن را در بر می‌گیرد:

۱- تفاوت‌های کیفی: مراحل از نظر کیفی با یکدیگر تفاوت دارند. ۲- کلیت‌های ساختاریافته: مراحل، الگوهایی کلی از تفکر را مطرح می‌کنند که به طور یکسان خود را در خلال انواع متفاوتی از موضوعات نشان می‌دهند نه اینکه پاسخ‌هایی مجزا باشند. ۳- تسلسل غیرقابل تغییر: افراد نمی‌توانند مراحل را یک در میان سپری کنند یا به شکلی مختلط از آن‌ها عبور کنند. همه کودکان، الزاماً به بالاترین مرحله نمی‌رسند؛ زیرا ممکن است آن‌ها تحریک هوشی لازم را به‌دست نیاورند. ولی کودکان تا هنگامی که در مراحل به پیش می‌روند، این مراحل را به‌صورت منظم پشت سر می‌گذارند. ۴- وحدت سلسله‌مراتبی: یعنی افراد بینش‌های به‌دست آمده در مراحل اولیه را از دست نمی‌دهند، بلکه آن‌ها را در چهارچوب‌های جدید و وسیع‌تری وحدت می‌بخشند و یکپارچه می‌کنند. ۵- تسلسل عمومی: کلبِگ بر این باور است که مراحل او جنبه عمومی دارد و در همه فرهنگ‌ها یکسان است.

(سراسری ۹۸)

مثال ۵: کدام مورد، جزئی از ویژگی‌های بارز کودکان در مرحله اخلاق خودمختار یا خودپیرو، به‌شمار می‌آید؟

- (۱) انعطاف‌پذیری (۲) خودمیان‌بینی (۳) مطلق‌نگری (۴) سلطه‌جویی

پاسخ: گزینه «۱» مطلق‌نگری ویژگی دگرپیروی اخلاقی است؛ یعنی کودک به اطاعت مطلق از قوانینی که به وسیله بزرگسالان بنا گذاشته شده است می‌پردازد. انعطاف‌پذیری، ویژگی خودپیروی یا خودمختاری اخلاقی است که در مرحله عملیات عینی حاصل می‌گردد و کودک انعطاف‌پذیرتر به مسائل اخلاقی می‌نگرد. خودمیان‌بینی یا خودمحوری به ناتوانی در تشخیص دیدگاه خود از دیگران اطلاق می‌شود و در مرحله عملیات عینی به نسبت می‌گراید.

مثال ۶: دانش‌آموزی معتقد است از نظر اخلاقی وظیفه اوست که تقلب دو تن از هم‌شاگردی‌های خود را به دبیر مربوطه اطلاع دهد. با توجه به چنین

(سراسری ۹۹)

اعتقادی، وی در کدام مرحله از نظریه کلبِگ قرار دارد؟

- (۱) فراعرفی (مرحله پنجم) (۲) پیش‌عرفی (مرحله دوم) (۳) عرفی (مرحله سوم) (۴) عرفی (مرحله چهارم)

پاسخ: گزینه «۴» در مرحله چهار که به نام حفظ نظم اجتماعی است، افراد به نحو وسیع‌تری به جامعه به عنوان یک کل توجه می‌کنند. در این مرحله تأکید بر حفظ نظم اجتماعی است. افراد در این مرحله مانند یک عضو کامل جامعه می‌اندیشند. حرف اول و آخر را در این مرحله قانون می‌زند. در اینجا هر عملی که مطابق با مقررات باشد از لحاظ اخلاقی قابل قبول است. در این مرحله فرد معتقد است قانون به طور یکسان باید در مورد همه اجرا شود.

(سراسری ۱۴۰۰)

مثال ۷: دختران با بلوغ زودرس از چه نظر در معرض آسیب بیشتری قرار دارند؟

- (۱) خودمختاری (۲) وظیفه‌شناسی (۳) عزت نفس (۴) کارآمدی

پاسخ: گزینه «۳» تأثیرات مثبت و منفی بلوغ زودرس و دیررس در میان دختران چندان روشن نیست. آنچه مشخص است، این است که برخلاف پسران، بسیاری از دختران تمایلی به بلوغ زودرس ندارند، بلکه خواهان آنند که بلوغ به موقع داشته باشند. شواهد نشان می‌دهد که دختران با بلوغ زودرس درون‌گراتر و خجالتی‌ترند و رفتار اجتماعی ضعیف‌تری دارند. تحقیقات نشان می‌دهند که آن‌ها عزت نفس پایین‌تری داشته و نسبت به جثه‌شان نگرش منفی دارند.

مثال ۸: طبق شواهد موجود، طی سال‌های اخیر سن شروع بلوغ در نوجوانان کاهش یافته است. روان‌شناسان رشد برای این موضوع از کدام مفهوم استفاده کرده‌اند؟

(سراسری ۱۴۰۰)

- (۱) روند عرفی (۲) تناسب بهینه (۳) پدیده بوم‌رنگ (۴) حد هایفلیک

پاسخ: گزینه «۱» روانشناسان رشد براساس منابع تاریخی به وجود نوعی روند عرفی در سن شروع بلوغ پی برده‌اند، به این معنی که سن شروع بلوغ و شبیه شدن نوجوانان از نظر ظاهر و کارکرد جنسی به افراد بزرگسال رو به کاهش است. این روند که افزایش قد و وزن بزرگسالی را نیز شامل می‌شود، از حدود ۱۰۰ سال قبل آغاز شده است. محتمل‌ترین تبیین برای آن، بالا رفتن استانداردهای زندگی می‌باشد.

مثال ۹: نوجوانان در معرض خطر بزهکاری معمولاً در کدام مرحله رشد اخلاقی کلب‌رگ قرار دارند؟

(سراسری ۱۴۰۰)

- (۱) جهت‌گیری به سوی تنبیه و اطاعت (۲) هدف و مبادله ابزاری (۳) حفظ روابط متقابل و تأیید دیگران (۴) مسئولیت و وجدان اجتماعی

پاسخ: گزینه «۲» بزهکاری نوجوانان ریشه در اوان کودکی دارد. بنابراین نیازمند اقدامات پیشگیرانه است. نوجوانانی که در اوان کودکی در برنامه‌های مداخله‌ای خاصی شرکت کرده‌اند کمتر احتمال دارد که دستخوش بزهکاری شوند. نوجوانان بزهکار و نوجوانانی که در معرض خطر بزهکار شدن قرار دارند، معمولاً در مرحله دوم نظریه کلب‌رگ قرار دارند، درست مانند کودکان پیش‌دبستانی، در این مورد نیز تنها تهدید، تنبیه و ترس دستگیری است که می‌تواند آنها را از ارتکاب به رفتارهای سوء بازدارد.

مثال ۱۰: به گفته دیوید ال‌کایند کدام مورد جزئی از ویژگی‌های برجسته نوجوانان به‌شمار می‌آید؟

(سراسری ۱۴۰۰)

- (۱) استدلال شهودی (۲) کژکاری جنسی (۳) ریاکاری ظاهری (۴) گرایش مذهبی

پاسخ: گزینه «۳» ریاکاری ظاهری: نوجوانان کم سن و سال اغلب متوجه تفاوت بین بیان یک آرمان و از خودگذشتگی لازم برای تحقق آن نیستند. ال‌کایند نوجوانانی را مثال می‌زند که طرفدار حیوانات بودند و در مقابل یک مغازه خفروشی تظاهرات کردند، اما برای این کار یک روز گرم بهاری را انتخاب نمودند و بنابراین مجبور نبودند یک روز سرد زمستانی با لباس‌های زمستانی در خارج از مغازه بایستند. ممکن است این رفتار از دید یک بزرگسال ریاکاری به نظر برسد، اما در واقع این نوجوانان صادق متوجه رابطه بین رفتارشان و آرمانی که از آن دفاع می‌کردند نبودند.

مثال ۱۱: کدام مورد، مفهوم اصلی در مرحله پنجم رشد اخلاقی کلب‌رگ است؟

(سراسری ۱۴۰۰)

- (۱) آزادی مذهب (۲) فرآیند دموکراتیک (۳) تحول سیاسی (۴) برابری جنسیتی

پاسخ: گزینه «۲» مرحله ۵ قرارداد اجتماعی و حقوق فردی: در این مرحله مردم از خود سؤال می‌کنند که چه عواملی سازنده یک جامعه خوب است؟ آن‌ها به شیوه‌ای نظری درباره جامعه خود می‌اندیشند و از شرایط جامعه خود جدا می‌شوند و حقوق و ارزش‌هایی را که یک جامعه باید داشته باشد مورد توجه قرار می‌دهند. در مرحله ۵، افراد در مورد عملکرد جامعه بیشتر به صورتی مستقل فکر می‌کنند.

مثال ۱۲: طبق نظر جیمز مارسیا، داشتن تعهد بدون تجربه بحران بیانگر کدام وضعیت هویتی است؟

(سراسری ۱۴۰۱)

- (۱) کسب‌شده (۲) پیش‌رس (۳) پراکنده (۴) معوق

پاسخ: گزینه «۲» در هویت پیش‌رس افراد بحران هویت را تجربه نمی‌کنند، اما به اهداف خاصی متعهد می‌گردند. آن‌ها تحت تأثیر والدین و برنامه‌های دیگران بوده و انعطاف‌ناپذیرند، باورهای مذهبی سفت و سخت و حالت جزمی دارند. افراد با هویت پیش‌رس مشکلات سازگاری دارند.

مثال ۱۳: در صورت وجود مرحله هفتم تحول اخلاقی کلب‌رگ، این مرحله با کدام مفهوم پیوند نزدیک‌تری خواهد داشت؟

(سراسری ۱۴۰۱)

- (۱) خویش‌داری (۲) نوع‌دوستی (۳) تعالی (۴) خرد

پاسخ: گزینه «۳» کلب‌رگ ۶ مرحله را عنوان کرد. افرادی که به ششمین مرحله می‌رسند، وجدان بالایی به‌دست می‌آورند و تلاش می‌کنند تا از حق و حقوق دیگران نیز مراقبت کنند، بنابراین تلاش می‌کنند تا از طریق دموکراتیک به آنچه می‌خواهند، برسند. پس احتمالاً اگر مرحله هفتمی نیز عنوان می‌کرد، به مرتبه‌ای بالاتر از نوع‌دوستی، خرد و خویش‌داری اشاره می‌کرد که در مرحله ششم موجود است. بالاتر از دموکراتیک و نوع‌دوستی که در مرحله قبل وجود داشت، تعالی می‌باشد.

مثال ۱۴: در گرایش نوجوانان به مصرف مواد، کدام مورد، جزئی از مواد واسطه‌ای به‌شمار آمده است؟

(سراسری ۱۴۰۲)

- (۱) تریاک (۲) الکل (۳) کوکائین (۴) هروئین

پاسخ: گزینه «۲» مواد واسطه‌ای به مجموعه موادمخدر و ممنوعه‌ای گفته می‌شود که پل عبور مواد به سمت موادمخدر، محرک و خطرناک‌تر است. برای مثال سیگار معروف‌ترین این مواد واسطه‌ای است که دروازه ورود به اعتیاد محسوب می‌شود. الکل در جایگاه دوم قرار دارد.

زندگی پس از بازنشستگی: براساس نظریه پیوستگی، افرادی که به فعالیت‌های قبلی خود ادامه می‌دهند و سبک زندگی‌شان تغییر نمی‌کند در سازگاری موفق‌ترند. یکی از الگوهای متداول در این زمینه سبک زندگی خانواده‌محور است که عمدتاً از فعالیت‌های ساده و کم‌هزینه‌ای که حول محور خانواده، خانه، و دوستان متمرکزند، مثل گفتگو، تماشای تلویزیون، دید و بازدید با اعضای خانواده و دوستان، فعالیت‌های سرگرم‌کننده، یا انجام هرکاری که «پیش‌آید» تشکیل می‌شود. الگوی دیگر، الگوی سرمایه‌گذاری متوازن است که معمولاً در افرادی به چشم می‌خورد که تحصیلات بیشتری دارند؛ در این الگو فرد وقت خود را به تساوی میان خانواده، شغل، و تفریحاتش تقسیم می‌کند. ممکن است این الگوها با افزایش سن تغییر کنند.

افرادی که در اوقات فراغت خود نقاشی می‌کنند، نجاران آماتور، و سایر افرادی که کوشیده‌اند در یک فن یا حرفه خاص مهارت کسب کنند یا علائق خود را دنبال کنند، غالباً در دوران بازنشستگی بیشتر وقتشان را صرف این شور و علاقه خود می‌کنند. این سومین الگوی کسب زندگی است که فراغت حساب‌شده نامیده می‌شود و در آن فرد عمدتاً به فعالیت‌هایی می‌پردازد که «مستلزم مهارت، توجه، و تعهد هستند». بازنشستگی که پیرو این الگو هستند معمولاً رضایت‌خاطر فوق‌العاده‌ای از زندگی‌شان دارند.

راه‌های متعددی که برای معنابخشیدن به دوران بازنشستگی و لذت بردن از آن وجود دارد دو وجه اشتراک دارند: انجام کارهای رضایت‌بخش و داشتن روابط رضایت‌بخش. برای بیشتر سالمندان این دو، «ادامه سوابقی هستند که در طول زندگی شکل گرفته‌اند».

بدرفتاری با سالمندان

سوءرفتار با سالمندان، یعنی بدرفتاری یا بی‌توجهی به سالمندانی که به مراقبت نیاز دارند، یا نقض حقوق شخصی آن‌ها به چهار نوع تقسیم می‌شود:

۱) **خشونت فیزیکی** به قصد آسیب رساندن؛ ۲) **سوءرفتار روانشناختی یا هیجانی** که ممکن است مواردی چون توهین و تهدید (به رها کردن یا بستری کردن در مؤسسات نگهداری) را شامل شود؛ ۳) **بهره‌کشی مادی** یا حیف و میل کردن پول و دارایی‌های آن‌ها و ۴) **بی‌توجهی**؛ برآورده نکردن عمدی یا غیرعمدی نیازهای فرد سالمندی که به مراقبت نیاز دارد. انجمن پزشکی آمریکا دسته پنجمی را نیز تحت عنوان **نقض حقوق شخصی** (برای مثال نقض حق فرد برای برخورداری از حریم خصوصی و تصمیم‌گیری درباره امور شخصی و پزشکی خود) به این چهار دسته اضافه کرده است.

تماس اجتماعی

وقتی افراد پیر می‌شوند معمولاً ارتباطشان با دیگران کمتر می‌شود. با وجود این، تماس‌های اجتماعی در دوران پیری نقش مهم‌تری نسبت به قبل در سلامت روانی فرد ایفا می‌کنند. براساس **نظریه مشایعت اجتماعی**، تغییر تماس‌های اجتماعی معمولاً تنها بر حلقه‌های بیرونی روابط فرد که صمیمیت کمتری دارند تأثیر می‌گذارد. پس از بازنشستگی، بیشتر سالمندان علیرغم قطع ارتباط با همکاران و سایر دوستان موقتی، حلقه درونی مشایعت‌های اجتماعی خود را حفظ می‌کنند؛ این حلقه متشکل از دوستان صمیمی و اعضای خانواده است که فرد می‌تواند همچنان برای کسب حمایت اجتماعی به آن‌ها متکی باشد و بر سلامت روانی وی تأثیر مثبت یا منفی عمیقی دارند.

براساس **نظریه گزینش اجتماعی - هیجانی**، سالمندان در انتخاب افرادی که با آن‌ها ارتباط دارند و وقتشان را با آن‌ها سپری می‌کنند گزینشی‌تر عمل می‌کنند. وقتی افراد در می‌یابند که وقت زیادی برایشان باقی نمانده، نیازهای هیجانی بر اهداف درازمدت ارجحیت می‌یابند. اگرچه دردوران پیری از تعداد و فراوانی تماس‌های اجتماعی کاسته می‌شود، اما ظاهراً کیفیت حمایت اجتماعی کاهش نمی‌یابد.

مصاحبت با دوستان رضایت‌مندی عمومی از زندگی را افزایش نمی‌دهد، درحالی‌که مصاحبت با همسر از چنین کیفیتی برخوردار است. اگرچه دوستان یکی از منابع عمده کسب لذت فوری به شمار می‌روند؛ اما خانواده امنیت و حمایت هیجانی بیشتری فراهم می‌کند.



درسنامه (۳): مواجهه با مرگ و سوگواری

مواجهه با مرگ خویشتن

کوبلر راس، پنج مرحله را در فرایند پذیرش مرگ خاطرنشان کرد که عبارت‌اند از:

- ۱) انکار (عدم پذیرش واقعیت آنچه در حال روی دادن است؛ ۲) خشم؛ ۳) چانه‌زدن برای بیشتر زنده ماندن؛ ۴) افسردگی؛ نهایتاً ۵) پذیرش.
- او همچنین در مورد احساسات افرادی که با مرگ قریب‌الوقوع عزیزانشان روبرو هستند نیز روند مشابهی را پیشنهاد کرده است.
- همه افراد پنج مرحله الگوی پیشنهادی او را پشت سر نمی‌گذارند، و توالی این پنج مرحله نیز لزوماً در افراد مختلف به شکلی که او بیان داشته نیست.

الگوهای سوگواری

داغدیدگی، یعنی از دست دادن کسی که فرد به او احساس نزدیکی می‌کند و فرایند سازگاری با آن می‌تواند عملاً بر تمامی جنبه‌های زندگی فرد بازمانده تأثیر بگذارد. سوگواری غالباً سبب تغییر موقعیت و نقش یک فرد می‌شود (برای نمونه، یک زن پس از مرگ شوهرش تبدیل به یک فرد بیوه می‌شود. این پدیده می‌تواند پیامدهای اجتماعی و اقتصادی نیز در پی داشته باشد (از دست دادن دوستان و گاهی اوقات درآمد) اما ابتدا فرد، دستخوش سوگ (واکنشی هیجانی که فرد، در مراحل اولیه داغدیدگی تجربه می‌کند) می‌شود.

شاید الگویی که بیشتر از سایر الگوها در زمینه سوگواری مورد مطالعه قرار گرفته، الگوی سه مرحله‌ای باشد که در آن فرد داغ‌دیده واقعیت دردناک فقدان عزیزش را می‌پذیرد، به تدریج پیوند عاطفی‌اش را با فرد متوفی کم می‌کند، و با تعیین علائق تازه و تشکیل روابط جدید، مجدداً با زندگی سازگار می‌شود. این فرایند **حل و فصل سوگ**، یعنی حل و فصل مسائل روانشناختی سوگ، معمولاً مسیر زیر را دنبال می‌کند، هرچند، مانند مراحل کوبلر - راس ممکن است تغییراتی نیز در مراحل آن مشاهده شود.

۱- شوک و ناباوری: بلافاصله پس از مرگ فردی عزیز

۲- **اشتغال ذهنی با خاطره فرد متوفی**: در مرحله دوم، که ممکن است ۶ ماه یا بیشتر به طول انجامد، بازماندگان سعی می‌کنند با واقعیت مرگ عزیزشان کنار آیند اما هنوز نمی‌توانند آن را بپذیرند.

۳- حل و فصل: مرحله آخر زمانی فرا می‌رسد که فرد داغ‌دیده دوباره به فعالیت‌های روزمره علاقه پیدا می‌کند.

مطالعات صورت گرفته در زمینه واکنش افراد به فقدان‌های عمده (مرگ فردی عزیز یا از دست دادن توان حرکتی بر اثر آسیب نخاعی) را مورد بررسی و بازنگری قرار دادند. این پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که برخی از عقاید و فرضیات متداول بیشتر افسانه هستند تا واقعیت.

اول، افسردگی به هیچ‌وجه جنبه همگانی ندارد. **دوم**، نشان ندادن پریشانی و ناراحتی پس از فقدان، لزوماً مشکل‌ساز نیست. **سوم**، همه افراد نیاز به «حل و فصل» یک فقدان ندارند یا انجام این کار به حالشان فایده‌ای ندارد. **چهارم**، همه افراد به سرعت به حالت عادی برنمی‌گردند. **پنجم**، افراد همیشه نمی‌توانند سوگ خود را حل و فصل کنند و فقدانی که با آن مواجه هستند را بپذیرند. زمانی که **فقدان**، **ماهیتی مبهم** دارد، مثل زمانی که فردی عزیز گم می‌شود و احتمال می‌رود مرده باشد، پذیرفتن آن بسیار دشوار است.

در این پژوهش، به جای یک الگوی واحد سه مرحله‌ای، سه الگوی عمده در زمینه سوگواری مشخص و معرفی شد. در الگوی اول که معمولاً در بیشتر افراد به چشم می‌خورد، فرد سوگوار در ابتدا بسیار پریشان و ناراحت است و به تدریج از شدت پریشانی و ناراحتی وی کاسته می‌شود. در الگوی دوم، چه بلافاصله و چه پس از گذشت مدتی از وقوع فقدان، فرد سوگوار دستخوش پریشانی و ناراحتی شدید نمی‌شود و در الگوی سوم، فرد سوگوار پس از گذشت مدت زمانی مدید از وقوع فقدان، همچنان پریشان و ناراحت است.

کودکی و نوجوانی

مفاهیم برگشت‌ناپذیری، همگانی و جهان‌شمول بودن و توقف کارکردها معمولاً زمانی تکوین می‌یابند که به گفته پیاژه کودکان مرحله پیش‌عملیاتی را پشت‌سر گذاشته و به مرحله عملیات عینی گام می‌نهند. شیوه سوگواری کودکان به رشد شناختی و هیجانی آن‌ها بستگی دارد.

بزرگسالی

به گفته اریکسون، افراد سالخورده‌ای که آخرین بحران زندگی خود یعنی **یکپارچگی خود در برابر یأس و ناامیدی** را حل و فصل می‌کنند، هم آنچه را که در طول زندگی‌شان انجام داده‌اند و هم قریب‌الوقوع بودن مرگ را می‌پذیرند. یکی از راه‌های حل و فصل این بحران، **مرور زندگی** است.

مرگ افراد خاص

در بسیاری از مطالعات مشخص شده که افراد سالخورده بهتر از جوان‌ترها می‌توانند با مسئله مرگ همسر کنار بیایند و سازگار شوند. در مجموع، اگرچه سن، در فرایند سوگواری عاملی عمده به شمار نمی‌آید، ولی مهارت‌های مقابله‌ای در این بین اهمیت بسیار دارند. افرادی که قبلاً نیز با مرگ عزیزان خود مواجه شده‌اند و به منابع مقابله‌ای کارآمدی (عزت نفس و کفایت در برآورده ساختن ملزومات زندگی روزمره) دست یافته‌اند، بهتر می‌توانند با مسئله سوگ و داغدیدگی کنار آیند. مرگ والدین می‌تواند تجربه‌ای تعالی‌بخش باشد. این واقعه می‌تواند افراد بزرگسال را به حل و فصل مسائل رشدی مهمی، همچون دستیابی به خودپنداره‌ای قوی‌تر و آگاهی واقع‌بینانه‌تری از مرگ خویشتن، همراه با احساس قوی‌تر مسئولیت، تعهد، و دلبستگی به دیگران، رهنمون سازد.

مساعت در مرگ فردی دیگر

کشتن از روی ترحم فعال: عملی که با قصد قبلی و با این هدف صورت می‌گیرد که به درد و رنج فرد، با پایان دادن به زندگی او، خاتمه دهد یا برای فردی که به یک بیماری مهلک مبتلا است امکان مرگی توأم با شرافت را فراهم آورد.

کشتن از روی ترحم منفعل: به قطع عمدی درمان‌هایی که سبب تداوم زندگی فرد بیمار می‌شوند با هدف خاتمه دادن به درد و رنج او یا فراهم آوردن امکان مرگی توأم با شرافت برای وی اطلاق می‌شود.

مساعت در خودکشی: نوعی خودکشی که در آن یک پزشک یا فردی دیگر به شخصی که قصد خودکشی دارد کمک می‌کند تا خواسته خود را عملی سازد. برای نمونه با تجویز یا تهیه داروهای مورد نیاز او یا کمک به او در استنشاق گازی مرگبار، مساعت در خودکشی به لحاظ اصول، با کشتن از روی ترحم فعال، مشابهت دارد. تفاوت عمده این دو روش این است که در مساعت در خودکشی شخصی که قصد پایان دادن به زندگی خود را دارد، تمام‌کننده کار است. تمامی این موارد، اشکال متنوعی از پدیده‌ای هستند که گاه مساعت در مرگ فردی دیگر نامیده می‌شود.

دستورالعمل پیش از درمان (وصیت زنده): نوشته‌ای که در آن نوع مراقبت مورد درخواست فرد در صورت ابتلا به یک بیماری مهلک، ذکر شده است.

مرور زندگی

تمامی خاطرات به یک اندازه سبب افزایش بهداشت روانی و رشد و تعالی فرد نمی‌شوند. افراد سالخورده‌ای که با مرور خاطرات گذشته در پی خودشناسی هستند بیشتر از سایرین در دستیابی به یکپارچگی خود موفقند. بیشتر افرادی که سازگاری کمی از خود نشان می‌دهند، آنهایی هستند که صرفاً خاطرات منفی‌شان را مرور می‌کنند و دستخوش احساسات افسوس، ناامیدی، و ترس از مرگ می‌شوند؛ نصیب این افراد به جای یکپارچگی خود، یأس و سرخوردگی است. درمان به روش مرور زندگی می‌تواند فرایند طبیعی مرور زندگی را متمرکز گرداند و آن را آگاهانه‌تر، هدفمندتر و کارآمدتر سازد. فنونی که غالباً در این روش درمانی برای به یاد آوردن خاطرات گذشته مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از: نوشتن یا ضبط زندگی‌نامه توسط خود فرد، ترسیم شجره‌نامه خانوادگی؛ صحبت کردن درباره دفترچه‌های خاطرات، آلبوم‌ها، نامه‌های قدیمی، و دیگر یادبودها؛ محیط‌هایی که فرد دوران کودکی و جوانی خود را در آن‌ها سپری کرده است؛ تجدید دیدار با همکلاسی‌ها یا همکاران قدیمی یا اقوام و خویشاوندان دور؛ توصیف رسومات قومی؛ جمع‌بندی کارهایی که فرد در طول زندگی خود انجام داده است (ممکن است این فنون بدون کمک درمانگر، توسط خود افراد نیز به کار گرفته شوند).

مثال ۲: به اعتقاد اریکسون کدام مورد بیانگر تلاش متفکرانه برای دستیابی به ارزش و معنای زندگی در رویارویی با مرگ است؟ (سراسری ۱۴۰۰)

(۱) امید (۲) ابتکار (۳) وفاداری (۴) خردمندی

☒ پاسخ: گزینه «۴» خرد، نیروی بنیادی حاصل از مرحله هشتم در «نظریه اریکسون» است (انسجام من در برابر ناامیدی). در این مرحله فرد با واقعیت مرگ روبه‌رو می‌شود و خاطرات و صحنه‌های گذشته را مثل آلبومی ورق می‌زند. خردمندی ممکن است به شیوه‌های مختلف ابراز شود. اما همیشه منعکس‌کننده تلاشی متفکرانه و امیدوارانه برای یافتن ارزش و معنای زندگی در هنگام روبه‌رو شدن با مرگ است.

مثال ۳: انباشته شدن پلاک‌های آمیلوئید در فواصل میان نوروها به کدام مورد منجر می‌شود؟ (سراسری ۱۴۰۰)

(۱) آلزایمر (۲) پارکینسون (۳) دلیریوم (۴) هموفیلی

☒ پاسخ: گزینه «۱» آلزایمر رایج‌ترین نوع زوال عقل است. آلزایمر به معنای کاهش ظرفیت روانی به علت ضایعه عفونی مغزی است. در این بیماری ابتدا حافظه نزدیک بیش از همه صدمه می‌بیند، سپس یادآوری رویدادهای دور و اطلاعات اساسی صدمه می‌بینند. امروزه تشخیص قطعی بیماری آلزایمر تنها از راه تحلیل بافت مغز امکان‌پذیر است. در مغز افراد مبتلا به این بیماری تعداد بسیار زیادی گره عصبی و توده‌های مومی‌شکل بزرگی از پلاک آمیلوئید به چشم می‌خورد. پلاک آمیلوئید بافت مرده‌ای است متشکل از یکی از مشتقات پروتئین بتا‌آمیلوئید که فواصل موجود میان نوروها را پر می‌کند.

مثال ۴: عارضه پرسبی کیوز (Presbycusis)، بیانگر ضعف در کدام مورد است؟ (سراسری ۱۴۰۲)

(۱) لامسه (۲) چشایی (۳) بینایی (۴) شنوایی

☒ پاسخ: گزینه «۴» یکی از انواع مشکلات شنیداری که در گذر زمان حاصل می‌آید پرسبی کیوز است؛ کاهش تدریجی شنوایی به‌ویژه در مورد اصواتی که فرکانس بالایی دارند. این عارضه پس از ۵۵ سالگی شدت می‌یابد.

مثال ۵: در نظریه «لیزابت کوبلر راس» پیرامون مواجهه با مرگ، مرحله قبل از پذیرش کدام است؟ (سراسری ۱۴۰۳)

(۱) چانه‌زنی (۲) افسردگی (۳) افکار (۴) خشم

☒ پاسخ: گزینه «۲» طبق ایده کوبلر راس در مورد مراحل پذیرش مرگ و تجربه سوگ، انسان در هنگام مواجهه با این شرایط، مراحل را به این سطح تجربه می‌کند: (۱) انکار؛ (۲) خشم؛ (۳) چانه زدن؛ (۴) افسردگی و (۵) پذیرش.